



ترکیده

سارا کین

ترجمه‌ی رامتین شهرزاد

# ترکیده

نمایشنامه‌ای در پنج صحنه

نوشته‌ی سارا کین

ترجمه‌ی رامین شهرزاد



انتشارات گیلگمیشان

تورنتو، کانادا، تابستان ۲۰۱۳

ترکیده / Blasted، سارا کین / Sara Kane

عشقِ فائِدرا - سارا کین - ترجمه رامتین شهرزاد --- تورنتو: نشر گیلگمیشان تاریخ  
۱۳۹۲ / ۲۰۱۳

تعداد ۹۱ ص. نمایشنامه

طرح جلد: کیا

کتابخانه ملی کانادا. ۹۷۸-۰-۹۸۶۹۰۲۰-۸-۶

## ترکیده

نوشتہی سارا کین

ترجمہی رامتین شهرزاد

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۲ - کانادا، نشر گیلگمیشان

IBSN 978-0-9869020-8-6

Gilgamishaan Publishing

Gilgmaishaan – 2013

رامتین شهرزاد، پسر همجنس‌گرای ایرانی از سال ۲۰۰۵ میلادی وبلاگ‌نویسی را با وبلاگ پسرهای کوچه پستی<sup>۱</sup> شروع کرد. نوشته‌های او در ماهنامه‌ی چراغ و صفحه‌ی دگرباش در رادیو زمانه منتشر شده‌اند. پیش از این دفتر شعر ترجمه‌ی آمریکا و چند شعر دیگر سروده‌ی شعرهای آلن گینزبرگ، شعر بلند خاکسترهای آبی سروده‌ی ژان-پل دُوا، همه‌ی چیزی که لازم است بدانید وقتی یک مذکر نجات یافته از تجاوز یا سوء‌استفاده‌ی جنسی هستید، نوشته‌ی دکتر جان لا ویل و سرانجام قایم‌باشک ابرها و فرار از چهارچوب شیشه‌ای، دفترهای شعر خویش را به صورت اینترنتی منتشر کرده بود. ترکیده جلد دوم از مجموعه‌ی پنج جلدی نمایشنامه‌های سارا کین است و در قالب پی‌دی‌اف توسط نشر گیلگمیشان در تورنتو کانادا منتشر می‌شود. برای خواندن کتاب‌های او، به صفحه‌اش در وب‌سایت انتشارات گیلگمیشان سر بزنید.<sup>۲</sup>

---

<sup>1</sup> [www.ramtiin.blogspot.com](http://www.ramtiin.blogspot.com)

<sup>2</sup> <http://www.gilgamishaan-books.org/Show1.aspx?ID=482>

سارا کین<sup>۳</sup>، در سوم فوریه‌ی ۱۹۷۱ در انگلستان متولد و در ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۹۹ درگذشت. نمایشنامه‌های او به مسأله‌ی عشق و رستگاری، علایق جنسی، رنج، درد، شکنجه و سرانجام موضوع مرگ می‌پرداختند. او از مهم‌ترین نمایشنامه‌نویس‌های پست‌مدرن و آوان-گارد در قرن بیستم انگلستان حساب می‌شد. در آثار او نثر اهمیت فراوانی دارد و جنبه‌هایی شاعرانه پیدا می‌کند. او از زبانی سنگین و کهن استفاده می‌کند، به کنکاش در فرم‌های نمایشی مشغول شده است و بر روی صحنه‌ی تئاتر، تصویرهایی افراطی خشن و جنسی را به نمایش می‌گذارد. کین در طول عمر خود پنج نمایشنامه نوشت، یک فیلم کوتاه با نام پوست<sup>۴</sup> و دو مقاله در روزنامه‌ی گاردین منتشر ساخت.

### ترکیده / **Blasted**

اولین نمایشنامه‌ی سارا کین. دو صحنه‌ی اول نمایشنامه در زمانی نگاشته شد که او در بیرمنگام دانشجوی بود و به‌عنوان فعالیت تحصیلی، این اثر اکران شد. کارگزار ادبی *مِل کِنیون* در بین تماشاگران بود و او به کین پیشنهاد داد اثر خود را به رویال کورت لندن پیشنهاد بدهد. نسخه‌ی نهایی اثر با کارگردانی جیمز مک‌دونالد در سال ۱۹۹۵ در همین تئاتر به روی صحنه رفت. نمایشنامه در یک هتل مجلل در لیدز اتفاق می‌افتد و در آن ایان، یک روزنامه‌نگار سفیدپوست میانسال نژادپرست و بددهن، ابتدا تلاش می‌کند کیت را اغوا کند و در نهایت به او تجاوز می‌کند. کیت دختری معصوم، با ذهنیتی ساده و جوان است. نمایشنامه در روش‌های مرسوم ناتورالیستی شروع می‌شود اما ناگهان بُعدهایی جدید و کابوس‌وار به خود می‌گیرد وقتی یک سرباز، مسلح به تیربار، در اتاق

---

<sup>3</sup> Sarah Kane

<sup>4</sup> *Skin*

ظاهر می‌شود. سبک نگارش اثر، مجموعه‌ای از صحنه‌های کوتاه، نفس‌گیر و آزاردهنده است. این صحنه شامل بر تجاوز معقدی، آدم‌خواری و دیگر شکل‌های بربریت می‌شود و باعث شد تا یکی از بزرگ‌ترین رسوایی‌ها در فضای تئاتر لندن خلق بشود.

انتشارات گیلگمیشان، مجموعه آثار نمایشی سارا کین با ترجمه‌ی رامتین شهرزاد را در پنج جلد منتشر می‌کند. جلد‌های دیگر مجموعه عبارت هستند از: «عشقِ فائِدر»، «پاک شده»، «ویار» و «جنون در ۴.۴۸».

ترکیده<sup>۵</sup> اولین بار در آپ‌استرز تئاترِ رویال کورت لندن<sup>۶</sup>، در ۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۹۵ اجرا گشت. هنرپیشه‌ها در آن اجرا عبارت بودند از:

ایان <sup>۷</sup>	پپ دونافی <sup>۸</sup>
کیت <sup>۹</sup>	کیت آش‌فیلد <sup>۱۰</sup>
سرباز	درموت کریگان <sup>۱۱</sup>

کارگردانی اثر از جیمز مک‌دونالد<sup>۱۲</sup>  
طراحی صحنه از فرانسیسکا ویلکین<sup>۱۳</sup>  
نورپردازی از جان لینستروم<sup>۱۴</sup>  
صداپرداری از پائول آردیفی<sup>۱۵</sup>

---

<sup>5</sup> *Blasted*

<sup>6</sup> The Royal Court Theatre Upstairs, London

<sup>7</sup> Ian

<sup>8</sup> Pip Donaghy

<sup>9</sup> Cate

<sup>10</sup> Kate Ashfield

<sup>11</sup> Dermot Kerrigan

<sup>12</sup> James Macdonald

<sup>13</sup> Franziska Wilcken

<sup>14</sup> Jon Linstrum

<sup>15</sup> Paul Arditti

شخصیت‌های نمایشنامه:

ایان

کیت

سرباز



## صحنه‌ی اول

اتاق در هتلی بسیار گران در لیدز<sup>۱۶</sup> انگلستان - اتاق  
گران قیمت و لوکس است و مشابه‌ای از آن  
می‌تواند در هر کجای دنیا موجود باشد.  
تخت دو نفره‌ی بزرگی در اتاق است.  
مینی‌بار و یک بطری شامپاین شناور در یخ.  
یک تلفن.  
یک دسته‌ی بزرگ گل.  
دو در - یکی در مرکز صحنه منتهی به راهرو،  
دیگری منتهی به سرویس بهداشتی.  
ورود دو نفر - ایان و کیت.  
ایان ۴۵ ساله است، او در ولش<sup>۱۷</sup> متولد شده است،  
هرچند بیشتر طول عمر خود را در لیدز گذرانده  
است و لهجه‌ی همین شهر را دارد.  
کیت ۲۱ ساله است، یک جنوبی<sup>۱۸</sup> از انتهای طبقه‌ی  
متوسط جامعه، با لهجه‌ی جنوب شهر لندن<sup>۱۹</sup>، او در  
هنگام استرس، لکنت زبان پیدا می‌کند.  
آن‌ها به اتاق وارد می‌شوند.  
کیت مبهوت سبک و شیکی اتاق، دم در خیره باقی  
می‌ماند.

---

<sup>16</sup> Leeds

<sup>17</sup> Welsh

<sup>18</sup> Southerner

<sup>19</sup> South London accent

ایان داخل می‌شود، کپه‌ای کوچک از چند روزنامه  
را روی تخت رها می‌کند، مستقیم سراغ مینی‌بار در  
گوشه‌ی اتاق می‌رود و برای خودش یک لیوان از  
جین<sup>۲۰</sup> پر می‌کند.

یک لحظه جلوی پنجره می‌ایستد و خیابان را  
می‌نگرد، بعد برمی‌گردد و اتاق را برانداز می‌کند.

توی جاهای خیلی کوفتی بهتر از این ریدم.

ایان

یک قلب جین می‌نوشد.

بوی گند گرفتم.

تو حمام نمی‌خواهی؟

کیت مخالف سر تکان می‌دهد.

ایان به سرویس بهداشتی می‌رود و صدای آب را می‌شنویم.  
وقتی بر می‌گردد، فقط یک حوله دور کمر بسته و یک کلت  
به دست گرفته است. مطمئن می‌شود که اسلحه، فشنگ  
داشته باشد و بعد آن را زیر بالشت پنهان می‌کند.

انعام آن مرتیکه‌ی عرب<sup>۲۱</sup> را وقتی ساندویچ آورد،  
بهش بده.

ایان:

ایان پنجاه پانس روی تخت می‌گذارد و به حمام می‌رود.  
کیت وارد اتاق می‌شود. ساک‌اش را زمین می‌گذارد، سریع  
بالای تخت می‌رود و بر آن بالا و پایین می‌پرد. بعد دور  
اتاق قدم می‌زند و داخل تک به تک کشوهای کمد را نگاه

---

<sup>20</sup> Gin

یک مدل نوشیدنی الکلی بدون رنگ، بسیار قوی که مدل‌های تلخ و طعم‌دار آن در بازار  
موجود است

<sup>21</sup> Wog

کلمه‌ای برای توهین به انسان‌های سبزه و سیه‌چرده، مخصوصاً افراد مقیم در شمال آفریقا  
یا جنوب آسیا و خاورمیانه

می‌کند و همه چیز را لمس می‌کند. گل‌ها را بو می‌کند و  
لبخند می‌زند.

عشقولانه شده.

کیت:

ایان به اتاق برمی‌گردد، موهایش خیس است، حوله‌یی دور  
کمر دارد، خودش را خشک می‌کند.

لحظه‌یی متوقف می‌شود و به کیت نگاه می‌کند که در آن  
لحظه انگشت شصت‌اش را مک می‌زند.

دوباره به سرویس بهداشتی برمی‌گردد و همان‌جا لباس  
می‌پوشد.

صدای سرفه‌هایی شدید و سنگین او را از داخل سرویس  
بهداشتی می‌شنویم.

او داخل روشویی تف می‌کند و دوباره وارد اتاق می‌شود.

تو خوبی؟

کیت:

هیچی ام نیست.

ایان:

ایان یک لیوان دیگر جین برای خودش می‌ریزد، این بار  
تونیک<sup>۲۲</sup> را همراه با لیمو و یخ به نوشیدنی‌اش اضافه  
می‌کند و کمی طبیعی‌تر و آرام‌تر، نوشیدنی‌اش را سر  
می‌کشد.

اسلحه‌اش را از زیر بالشت برمی‌دارد و درون جلد چرمی  
زیر بازویی‌اش قرار می‌دهد.

به کیت لبخند می‌زند.

خوشحالم آمدی. فکرش را هم نمی‌کردم که بیایی.

ایان:

با دست به او شامپاین تعارف می‌کند.

(مخالف سر تکان می‌دهد.) نگران شدم.

کیت:

---

<sup>22</sup> tonic

- ایان: برای این؟ (به سینه‌اش اشاره می‌کند.) اینکه اصلاً چیزی نیست.
- کیت: منظورم آن نبود. صدایت غمگین شده.
- ایان چوب پنبه‌ی شامپاین را باز می‌کند. برای هر دویشان نوشیدنی می‌ریزد.
- چیزی را جشن گرفتیم؟
- ایان (جوابی نمی‌دهد. سراغ پنجره رفته و بیرون را می‌نگرد.) از این شهر متنفرم. بوی گند می‌دهد. عرب‌ها و پاکستانی‌ها<sup>۲۳</sup> کل‌اش را تا ماتحت پر کرده‌اند.
- کیت نباید مردم را این‌جوری صدا بزنی.
- ایان چرا که نه؟
- کیت اصلاً لقب‌های دل‌چسب کننده‌ای نیستند.
- ایان تو عشق کاکاسیاهی<sup>۲۴</sup> داری؟
- کیت ایان، این‌جوری نگو.
- ایان تو از برادری فرهنگی بین ما خوشات می‌آید؟
- کیت به این چیزها اهمیتی نده.
- ایان بزرگ شو.
- کیت توی مرکز مراقبتی<sup>۲۵</sup> که برادرم می‌رود، چند تا هندی هستند و واقعاً هم آدم‌های مودبی هستند.

<sup>23</sup> Pakis

کلمه‌ای توهین‌آمیز برای اشاره به پاکستانی‌ها و اهالی خاورمیانه که ظاهری شبیه به ظاهر مرسوم مردم این کشور داشته باشند

<sup>24</sup> Nigger

کلمه‌ای توهین‌آمیز برای اشاره به انسان‌های سیاه‌پوست

<sup>25</sup> Day centre

خُب، باید هم باشند.	ایان
برادرم با چند تا از آن‌ها دوست شده.	کیت
برادرت عقب مانده است، مگر نه؟	ایان
نه، او مشکلاتی در درک و آموزش دارد.	کیت
آری، تشنجِ ذهنی <sup>۲۶</sup> .	ایان
نه، این جوری هم نیست.	کیت
خوشحالم که پسر من یکی مثل جوئی <sup>۲۷</sup> نیست.	ایان
برادرم را این جوری، این جوری صدا زن.	کیت
مادرت، برای او هم متاسفم. دو تا از شما این شکلی شدید.	ایان
شبیهِ... شبیه به چی شدیم؟	کیت
ایان نگاهی به او می‌اندازد، نمی‌داند که باید ادامه بدهد یا نه. آخر سر ترجیح می‌دهد تا بحث را دنبال نکند.	
می‌دانی که عاشق تو هستم.	ایان
کیت لبخند گشادی می‌زند، دوستانه و غیر جسمانی.	
نمی‌خواهم هیچ وقت بروی.	
من فقط برای امشب آمدم.	کیت:
ایان می‌نوشد. کیت حرف‌اش را صریح و روشن زده است.	
دوباره عرق کردم. بوی گند گرفتم.	ایان
تا حالا فکری کردی که ازدواج بکنی؟	

یک مرکز برای تشکیل جلسه. در این جلسه‌ها افرادی حاضر می‌شوند که مشکلات مشابه به همدیگر، بیماری‌ها و مواردی مانند آن مشابه به همدیگر داشته باشند و درمان گروهی بر رویشان صورت می‌گیرد.

<sup>26</sup> Spaz

<sup>۲۷</sup> خطابی در زبان انگلیسی برای طوله و بجهی حیوانات. اینجا برای تحقیر خطاب به برادر کیت استفاده می‌شود.

کی با من ازدواج می کند؟	کیت
من می کنم.	ایان
من نمی کنم.	کیت
تو عاشق من نیستی. سرزنشات نمی کنم، واقعاً	ایان
نمی کنم.	
مامانم را ول نمی کنم.	کیت
یک روز مجبور می شوی.	ایان
چرا؟	کیت
ایان دهان/اش را باز می کند تا جواب بدهد اما حرف در	
دهان/اش نمی چرخد.	
تقی به در می خورد.	
ایان از جا می پرد و کیت می رود تا جواب بدهد.	
نرو!	ایان
چرا که نه؟	کیت
چون من می گویم.	ایان
ایان تفنگ/اش را بر می دارد و سراغ در می رود.	
گوش می کند.	
هیچی.	
کیت زیرلبی می خندد.	
هیش!	ایان:
دوباره گوش می کند.	
هنوز هیچی.	
لابد مرتیکه ی عرب با ساندریچ ها آمده. در را باز	
کن.	
کیت در را باز می کند.	

هیچ‌کسی آن پشت نیست، فقط یک سینی ساندویچ روی زمین است.

کیت سینی را داخل می‌آورد و ساندویچ‌ها را بررسی می‌کند.

گوشت خوک<sup>۲۸</sup>. باورم نمی‌شود. کیت

(یک ساندویچ برداشته و گاز می‌زند). شامپاین؟ ایان

کیت مخالف سر‌تکان می‌دهد.

مشکلی با گوشت خوک داری؟ ایان

گوشت مُرده. خون. من یک حیوان را نمی‌خورم. کیت

هیچ‌کسی که نمی‌فهمد. ایان

نه، نمی‌توانم، واقعاً نمی‌توانم، بخورم، کل اینجا را کیت

با استفراغ به گند می‌کشم.

این فقط یک خوک بوده. ایان

گرسنه‌ام. کیت

یکی از این‌ها را بردار. ایان

نمی‌توانم. کیت

من این وجود هندی<sup>۲۹</sup> تو را ازت بیرون می‌کشم. ایان

یا حضرت مسیح، این دیگر چیست؟

پنیر!

صورت کیت می‌درخشد.

او ساندویچ‌های پنیر را از ساندویچ‌های گوشت خوک جدا

می‌کند و شروع به خوردن ساندویچ‌های پنیر می‌کند.

---

<sup>28</sup> Ham

گوشت ران پای خوک که به شکل‌های مختلف دودی یا ساده آماده‌ی طبخ می‌شود.  
<sup>۲۹</sup> اکثریت مردم هند بر اساس آموزه‌های مذهبی خود، گوشت نمی‌خورند.

ایان او را تماشا می‌کند.

ایان از لباس‌هایت خوشم نمی‌آید.

کیت نگاهی به لباس‌هایش می‌اندازد.

ایان شبیه دخترهای لژیون<sup>۳۰</sup> شدی.

کیت یعنی چه جوری شدم؟

ایان ظاهرت خیلی سکسی نیست، همه‌اش همین.

کیت او. (به خوردن ادامه می‌دهد.) من هم از لباس‌های تو خوشم نمی‌آید.

ایان ایان نگاهی به لباس‌های خودش می‌اندازد.

بعد بلند می‌شود، کل لباس‌هایش را در می‌آورد و عریان، جلوی کیت می‌ایستد.

ایان دهانت را برایم باز کن.

کیت خیره مانده است. بعد از خنده، منفجر می‌شود.

نه؟ هیچی پس.

چون بوی گند می‌دهم؟

کیت حتی بلندتر از قبل می‌خندد.

ایان می‌خواهد لباس بپوشد اما از شرمندگی دستپاچه شده است.

لباس‌هایش را جمع می‌کند و به سرویس بهداشتی می‌رود تا در آنجا لباس بپوشد.

کیت غذا می‌خورد و بین جویدن لقمه‌هایش، زیرلبی می‌خندد.

ایان بر می‌گردد، کامل لباس پوشیده است.

تفنگ‌اش را بر می‌دارد، فشنگ‌هایش را در می‌آورد و دوباره تفنگ را فشنگ‌گذاری می‌کند.

<sup>30</sup> lesbos



بالاخره کار پیدا کردی؟

نه.

کیت

هنوز روی پول مالیات مردم سوار هستی؟

ایان

مامان بهم پول می دهد.

کیت

کی می خواهی روی پاهای خودت بایستی؟

ایان

برای یک کار توی یک آژانس تبلیغاتی فرم پر کردم.

کیت

(از ته دل می خندد.) هیچ شانسی نداری.

ایان

چرا که نه؟

کیت

ایان خنده اش متوقف می شود و نگاهی به او می اندازد.

کیت. ابله. تو هیچ وقت برای خودت کار گیر نمی آوری.

کیت

می آورم. نمی آورم.

ایان

می بینی؟

ب-بس کن. تو عم-عمداً این کار-رها را می کنی.

کیت

چه کارهایی؟

ایان

گ-گیج کردن-ن من.

کیت

نه، دارم حرف می زنم، تو فقط برای فهمیدن

ایان

حرف هایم خیلی جوجه یی.

کیت

نیستم. نیستم.

لرز کیت شروع می شود. ایان می خندد.

کیت غش می کند.

خنده ی ایان متوقف شده و به بدن بی حرکت دختر خیره می ماند.

- ایان      کیت؟
- ایان بدن او را می چرخاند و با انگشت پلک‌هایش را باز می‌کند.
- نمی‌داند که چه کار بکند.
- یک لیوان جین می‌ریزد و چند قطره جین روی صورت دختر می‌پاشد.
- کیت سیخ می‌نشیند، چشم‌هایش باز می‌شود اما هنوز بیهوش است.
- ایان      مسیح گاییده!
- کیت از خنده منفجر می‌شود، غیرطبیعی، هیستریک و بدون هیچ کنترلی، بی‌پایان قهقهه می‌زند.
- ایان      این بازی کوفتی‌ات را تمام کن!
- کیت دوباره وا می‌رود و روی زمین دراز می‌افتد.
- ایان بی‌پناه بالای سر او ایستاده است.
- کیت بعد از چند لحظه بیدار می‌شود، انگار سر صبح باشد و از خواب بلند شده باشد.
- ایان      به مسیح قسم این چه کوفتی بود؟
- کیت      باید بهش بگویی.
- ایان      کیت؟
- کیت      دختر در خطر افتاده.
- کیت چشم‌هایش را می‌بندد و آرام‌آرام به وضعیت طبیعی خود بر می‌گردد.
- کیت به ایان نگاه می‌کند و لبخند می‌زند.
- ایان      حالا نوبت چیست؟
- کیت      من غش کرده بودم؟
- ایان      یعنی این‌ها واقعی بود؟

همیشه از این اتفاق‌ها می‌افتد.	کیت
چی، یعنی غشی هستی؟	ایان
از وقتی پدرم برگشته بود.	کیت
درد هم دارد؟	ایان
دکتر می‌گوید تحمل‌اش را دارم.	کیت
چه احساسی داری؟	ایان
کیت لبخند می‌زند.	
فکر کردم که مُردی.	
فکر می‌کنم که شبیه همین هم باشد.	کیت
دوباره این کار را نکن، مرا گاییده ترساندی.	ایان
خودم که چیز زیادی درباره‌اش نمی‌دانم، فقط از	کیت
حال می‌روم. بعضی وقت‌ها چند دقیقه یا شاید چند	
ماه دور می‌شوم، بعد دوباره به همان جایی بر	
می‌گردم که بودم.	
این وحشتناک است.	ایان
خیلی دور نمی‌روم.	کیت
اگر برنگردی چی؟	ایان
نمی‌دانم. همان‌جا می‌مانم.	کیت
من تحمل‌ش را ندارم.	ایان
تحمل چی؟	کیت
مرگ. نبودن.	ایان
ایان به سمت مینی‌بار می‌رود و دوباره یک لیوان گنده جین	
برای خودش پر می‌کند و بعد سیگار روشن می‌کند.	
تو هم می‌خوابی و بعد دوباره بلند می‌شوی.	کیت

تو از کجا می دانی؟	ایان
چرا سیگار را ترک نمی کنی؟	کیت
ایان می خندد.	
باید ترک بکنی. سیگار بیماریت می کنند.	کیت
دیگر خیلی دیر شده.	ایان
وقتی به تو فکر می کنم، تو را سیگار و لیوان جین	کیت
به دست می بینم.	
خوب است.	ایان
لباس های همیشه بوی این ها را می دهد.	کیت
نفسم را فراموش نکن.	ایان
فکر کن که شش هایت چه ریختی پیدا کرده.	کیت
لازم نیست فکر کنم. خودم دیدم.	ایان
کی؟	کیت
پارسال. وقتی دوباره برگشته بودم. جراح برایم یک	ایان
قپه از گوشتی فاسد را بیرون کشید، گند بود. یک	
شش ام.	
درش آورد؟	کیت
آن یکی شش ام هم الان همان شکلی شده.	ایان
اما این جوری که می میری.	کیت
آری <sup>۳۱</sup> .	ایان
لطفا سیگار نکش.	کیت
دیگر هیچ فرقی نمی کند.	ایان

---

<sup>31</sup> Aye

آری در لهجه های جنوب و شرق جزیره ی بریتانیا و همچنین در ایرلند.

نمی‌توانند برایت کاری بکنند؟	کیت
نه، شبیه برادر تو نیست که اگر مراقب باشند، اوضاع‌اش خوب باشد.	ایان
آن‌ها هم جوان می‌میرند. من گایدم.	کیت
نمی‌توانی یک شش پیوند بزنی؟	ایان
احمق نباش. اندام‌ها را به کسانی می‌دهند که زندگی جلوی روی‌شان داشته باشند. به بچه‌ها.	کیت
آدم‌هایی مرتب در تصادف‌ها می‌میرند. باید اندام‌هایی اضافه هم موجود باشند.	ایان
چرا؟ برای چی؟ من را زنده نگه‌داری که سه ماه بعد از نارسایی کبد ناشی از مصرف الکل بمیرم؟	کیت
تو داری اوضاع خودت را بدتر می‌کنی. سرعت‌اش را بیشتر می‌کنی.	ایان
تا وقتی اینجا هستم، می‌خواهم فقط حال کنم. ایان پکی عمیق به سیگارش می‌زند و تا آخرین قطره‌های جین‌اش را می‌نوشد.	
به اون جانور تماس بگیر و بگو بیشتر از این‌ها را بالا بفرستد. کیت می‌لرزد.	
نمی‌دانم آن جانور اصلاً انگلیسی می‌فهمد یا نه. ایان متوجه پریشانی کیت می‌شود و او را در آغوش می‌گیرد. کیت را می‌بوسد.	ایان
کیت او را پس می‌زند و با دست دهان‌اش را پاک می‌کند. زبانت را توی حلقم فرو نکن، خوشم نمی‌آید.	کیت

ایان

می‌بخشی.

تلفن با صدایی بلند به صدا در می‌آید. ایان از جا می‌پرد،  
بعد جواب می‌دهد.

الو؟

کیت

کی پشتِ خط است؟

ایان

(با دست جلوی گوشی را می‌گیرد.) هیش!

خطاب به تلفن.

وصل اش کن.

دفترچه‌یی از بین دسته‌ی روزنامه‌ها بیرون می‌کشد و  
حرف‌های پشت تلفن را یادداشت می‌کند.

یک قاتل زنجیره‌یی، توریست بریتانیایی، سامانتا  
اسکراس<sup>۳۲</sup> را در آیین بیمارگونه‌ی قتل، تکه‌پاره  
کرده است، نقطه. دیروز پلیس خبر را اعلام کرد،  
ادامه‌ی خبر. او بچه‌یی نوزده ساله و پر جنب و  
جوش اهل لیدز بود که در میان هفت قربانی دفن  
شده در گورهای هم‌سان مثلثی شکل در میان  
جنگل‌های دورافتاده‌ی نیوزلند پیدا شد، ادامه‌ی  
خبر. هر کدام از جنازه‌ها را بیش از بیست مرتبه  
چاقو زده‌اند و روی صورت خوابیده دفن کرده‌اند،  
ویرگول، دست‌هایشان را از پشت بسته بودند، در  
ادامه‌ی خبر، پلیس‌ها تحقیق را شروع کرده‌اند،  
خاکسترهای موجود در محوطه‌ی دفن نشان

---

<sup>32</sup> Samantha Scrace

می‌دهد که روانی آن قدر مانده تا یک وعده غذا  
بپزد، در ادامه‌ی خبر، پاراگراف بعدی.  
سامانتا، ویرگول، دختری زیبا و موقر مز که رویای  
مدل شدن را در سر می‌پرواند، ویرگول، در بهترین  
سفر کل زندگی‌اش بعد از به پایان رساندن سطح  
الف در سال گذشته بود، نقطه. مادر دل‌شکسته‌ی  
سامانتا دیروز گفته که، علامت نقل قول، «ما دعا  
می‌کنیم که پلیس‌ها بتوانند به نتیجه‌ی برسند، خط  
تیره، - هر چیزی -، ویرگول، هر چه زودتر،  
نقطه»، ادامه‌ی نقل قول. وزارت امور خارجه به  
توریست‌ها هشدارهای بیشتری برای محافظت از  
خودشان را داده است، نقطه. یک سخن‌گو گفته،  
علامت نقل قول، «بهترین راه حل شما، تکیه به عقل  
سلیم است»، پایان نقل قول، پایان یادداشت برداری.  
ایان گوش می‌کند. بعد می‌خندد.  
دقیقاً.

گوش می‌کند.

دوباره همان است، به دیدن‌اش رفتیم. لهجهِی  
مزخرف لیورپولی<sup>۳۳</sup>، پاهای گشاد از هم... نه.  
فراموش‌اش کن. اشک و دروغ، اصلاً ارزش جا  
توی مجله را نداشت. نه.

ایان دگمه‌ی روی تلفن را می‌زند که او را به خدمات اتاق  
وصل می‌کند.

---

<sup>33</sup> Scouse

ایان خدمات اتاق.

کیت از کجا می‌دانند که تو اینجا هستی؟

ایان بهشان گفتم.

کیت چرا؟

ایان چون شاید لازم داشتند.

کیت احمقانه است. اینجا آمدیم تا از دست‌شان دور باشیم.

ایان فکر می‌کردم که خوش‌ات می‌آید. هتل دل‌چسبی است.

خطاب به گوشی تلفن.

پسر، یک بطری جین بالا بیاور.

گوشی تلفن را پایین می‌گذارد.

کیت همیشه به خانه‌ی تو می‌رفتیم.

ایان اینکه مال سال‌ها پیش است. تو بزرگ شدی.

کیت لبخند می‌زند.

این روزها دیگر حالم خوب نیست.

لبخند روی لبان کیت خشک می‌شود.

ایان او را می‌بوسد.

کیت جواب بوسه‌اش را می‌دهد.

ایان دست‌اش را داخل پیراهن کیت می‌کند و انگشت‌هایش به سمت پستان او می‌روند.

با دست دیگر، دگمه‌های شلوارش را باز می‌کند و شروع به جلق زدن می‌کند.

ایان شروع به باز کردن دگمه‌های پیراهن کیت می‌کند.

کیت او را پس می‌زند.



ایان، نمی-نمی دانم.	کیت
چی را؟	ایان
من این را نمی-نمی خواهم.	کیت
البته که می خواهی.	ایان
نمی خواهم.	کیت
چرا که نه؟ تو عصبی هستی، همه اش همین است.	ایان
دوباره شروع به بوسیدن کیت می کند.	
من به ت ت ت ت ت گفتم. واقعاً از تو خوشم می آید اما نمی نمی نمی نمی توانم این کار را بکنم.	کیت
(او را می بوسد.) هیش.	ایان
شروع به باز کردن دگمه های شلوار کیت می کند.	
کیت وحشت زده می شود.	
شروع می کند به لرزیدن و صدای گریه ی نامفهومی از دهان اش بیرون می آید.	
ایان متوقف می شود، می ترسد که دوباره حال او را خراب بکند.	
خیلی خوب کیت، اوضاع مرتب است. لازم نیست که هیچ کار خاصی را انجام بدهیم.	ایان
صورت کیت را نوازش می کند تا او آرام بگیرد.	
کیت شصت اش را مک می زند. همین.	
اصلاً منصفانه نبود.	ایان
چی؟	کیت
مرا همین جور آویزان رها کنی که سیخ برای خودم باقی بمانم.	ایان
من ح ح حس ...	کیت

ایان کیت، برای من دل نسوزان. مجبور نیستی چون  
دارم می‌میرم، مرا بگایی اما کسرت را هم توی  
صورت‌م نمال که بعد آن را از جلوی دستم بکشی  
بیرون، فقط چون زبانم را ته حلق‌ات فرو کردم.  
ای‌ای‌ایان...

کیت

حرحر حرفت چیست؟

ایان

کیت من تو را بوبوبوسیدم، همه‌ش همین بود. از تو تو  
خوشم می‌آید.

ایان کیرم را راست نکن، اگر نمی‌خواهی که تا آخرش  
بروی. درد می‌گیرد.

می‌بخشی.

کیت

ایان نمی‌توانم که همین جوری راست‌اش کنم و بعد هم  
دوباره بخوابد. اگر آبم نیاید، شق‌درد می‌گیرم.

کیت چنین قصدی نداشتم.

ایان گه.

ظاهراً درد شدیدی دارد.

کیت می‌بخشی. متأسفم. دوباره این کار را نمی‌کنم.

ایان ظاهراً هنوز درد دارد، دست کیت را گرفته و دور کیر  
خودش مشت می‌کند و دست خودش را سر کیر نگه  
می‌داد.

به همین شکل، جلق می‌زند تا با دردی واقعی، آب‌اش  
می‌آید.

حالا دست کیت را ول می‌کند و او هم کیر را رها می‌کند.

بهتر شد؟

کیت

ایان سر تکان می‌دهد.

می‌بخشی.	
نگران نباش.	ایان
نمی‌شود امشب عشق‌بازی کنیم؟	
نه.	کیت
چرا که نه؟	ایان
من دیگر دوست دختر تو نیستم.	کیت
می‌شود دوباره دوست دخترم باشی؟	ایان
نمی‌توانم.	کیت
چرا که نه؟	ایان
به شوئان <sup>۳۴</sup> گفتم که دوستِ او شدم.	کیت
تا حالا با او خوابیدی؟	ایان
نه.	کیت
قبلاً با من خوابیدی. بیشتر مال منی، تا مال او.	ایان
نیستم.	کیت
پس این داستان چی بود که آبم را آوردی؟	ایان
من دا-دا-دا-	کیت
می‌بخشی، فشار، فشار. من عاشق تو هستم، همه‌اش همین است.	ایان
بدجوری اذیتم کردی.	کیت
نمی‌کردم.	ایان
دیگر بهم تلفن نزدی، هیچ‌وقت هم نگفتی که چرا.	کیت
کیت، اوضاع سختی شده بود.	ایان

---

<sup>34</sup> Shaun

چون من کار گیر نیاورده بودم؟	کیت
نه جوجو، سر این نبود.	ایان
به خاطر برادرم بود؟	کیت
نه، نه، کیت. الان سر این حرف نزنیم.	ایان
منصفانه نیست.	کیت
گفتم حرف نزنیم.	ایان
ایان به سمت تفنگ دست دراز می‌کند.	
تقی به در می‌خورد.	
ایان از جا می‌پرد، بعد برای جواب دادن می‌رود.	
نمی‌خواهم آسیبی بهت بزخم، فقط این بحث را ول کن. و ساکت بمان. این خدماتی ممکن است دنبال چیزی باشد.	
آندرو <sup>۳۵</sup> .	کیت
چرا اسم این بی‌خاصیت را می‌دانی؟	ایان
فکر می‌کردم که مرد جذابی است.	کیت
آهان، دنبال یک تکه‌ی سیاه می‌گردی؟ با من کاری نمی‌کنی اما دنبال این هر دم جایی هستی؟	ایان
تو وحشتناکی.	کیت
کیت، عشق من. می‌خواهم مواظبات باشم. دیگر اذیت نشوی.	ایان
تو اذیتم می‌کنی.	کیت
نه، من عاشق تو هستم.	ایان
عاشقم نباش.	کیت

---

<sup>35</sup> Andrew

ایان

گفتم که بحث را ول کن.

همین الان.

ایان هوس‌بازانه او را می‌بوسد، بعد سراغ در می‌رود.  
وقتی ایان پشت کرده است، کیت دهانش را با دست پاک  
می‌کند.

ایان در را باز می‌کند. یک بطری جین در یک سینی روی  
کف راهرو است.

ایان سینی را برمی‌دارد و داخل اتاق می‌ایستد، نمی‌تواند بین  
جین و شامپاین، یکی را انتخاب کند.

شامپاین بخوری، برایت بهتر است.

نمی‌خواهم برایم بهتر باشد.

سریع‌تر می‌میری.

ممنون. تو را می‌ترساند؟

چی؟

مرگ.

مرگِ کی؟

خودت.

فقط نگران مامان هستم. مرگ من او را غمگین

می‌کند. و برای برادرم.

تو جوانی.

وقتی به سن من برسی...

ولی حالا.

تو نباید به بیمارستان بروی؟

آنها نمی‌توانند برایم کاری بکنند.

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

ایستلا <sup>۳۶</sup> می داند؟	کیت
برای چی باید چنین چیزی را به او بگویم؟	ایان
شما با هم ازدواج کردید.	کیت
که چی؟	ایان
او می خواهد بداند.	کیت
که با آن عجزه‌ها برایش جشن بگیرند؟	ایان
او می خواهد بداند. متیو <sup>۳۷</sup> چی؟	کیت
چی متیو چی؟	ایان
بهش گفتی؟	کیت
برای مراسم تدفین من، کارت دعوت دریافت خواهد کرد.	ایان
عصبانی می شود.	کیت
از من متنفر است.	ایان
متنفر نیست.	کیت
گاییده متنفر است.	ایان
تو عصبانی هستی؟	کیت
آره. مادرش لزیب است. نباید سر این، مرا به مادرش ترجیح می داد؟	ایان
احتمالاً آن زن، موجود دل چسبی است.	کیت
زنی که اسلحه حمل نمی کند.	ایان
همین را انتظار داشتم.	کیت

<sup>36</sup> Stella

<sup>37</sup> Matthew

ایان عاشق استلا بودم، تا وقتی یک عجوزه شد و با یک  
 لزبین گایید و من هم که عاشق تو شدم، فکر  
 می کردم که تو توانایی بالقوه اش را داری.

کیت توانایی چی را؟  
 ایان کس مک زدن.

کیت کیت صدایی نامفهوم در می آورد.  
 ایان تا حالا زن گاییدی؟  
 کیت نه.

ایان دل ات می خواهد؟  
 کیت فکر نمی کنم. تا حالا کردی؟ با یک مرد؟  
 ایان فکر می کنی که من یک کیرخوار<sup>۳۸</sup> باشم؟ تا حالا  
 چنین چیزی را توی من دیدی؟  
 گنگ به کشاله ی ران اش اشاره می کند.

کیت چه جور ی چنین فکری به سرت زد؟  
 ایان به سرم نزد. پرسیدم. تو هم از من پرسیدی.  
 کیت تو مثل لزبین ها لباس می پوشی. من مثل کیرخوارها  
 لباس نمی پوشم.

کیت تو شبیه چی لباس می پوشی؟  
 ایان هیتلر<sup>۳۹</sup> سر یهودی ها اشتباه کرده بود و سر آزار  
 کویرها اشتباه کرده بود، او باید سراغ این تفاله ها  
 می رفت و این عرب ها و این طرفدارهای گاییده ی

<sup>38</sup> Cock sucker

<sup>39</sup> Hitler

فوتبال، باید یک بمب افکن بالایِ اِلاَنَد رود <sup>۴۰</sup> می فرستاد و کارشان را تمام می کرد. ایان شامپاین ریخته و به سلامتی ایده اش می نوشد. از فوتبال خوشم می آید.	کیت ایان
چرا؟ چون خوب است. و آخرین بار کی به تماشای مسابقه ی فوتبال رفته بودی؟	کیت ایان
شنبه. یونایتد <sup>۴۱</sup> دو بر صفر از لیورپول <sup>۴۲</sup> برد. چاقو نخوردی؟ چرا باید چاقو می خوردم؟	کیت ایان کیت
کل فوتبال سر همین است. ماجرای پا زدن های جذاب و تعداد گل ها نیست. مساله ی قبیله گرای <sup>۴۳</sup> است.	ایان
ازش خوشم می آید. خوشات می آید. توی سطح خودت. بعضی وقت ها به اِلاَنَد رود هم می روم. سرِ من هم بمب می ریختی؟	کیت ایان کیت
چرا چنین سوال هایی را می پرسی؟ چرا چنین فکری می کنی؟ خشن نباش.	ایان کیت ایان

<sup>40</sup> Elland Road

<sup>41</sup> United

<sup>42</sup> Liverpool

<sup>43</sup> Tribalism



اما این کار را می کردی؟	کیت
بمب افکن که ندارم.	ایان
خُب، پس با من با تفنگات شلیک کن. می توانی؟	کیت
کیت.	ایان
فکر می کنی شلیک به یک آدم، کار سختی باشد؟	کیت
ساده مثل خون ریدن.	ایان
می توانستی بهم شلیک بکنی؟	کیت
می توانستی بهم شلیک کنی بس کن نپرس	ایان
می توانستی بهم شلیک کنی تو می توانستی بهم	
شلیک بکنی.	
فکر نمی کنم.	کیت
اگر آزارت داده بودم.	ایان
فکر نمی کنم بتوانی آزارم بدهی.	کیت
اما اگر.	ایان
نه، تو ملایمی.	کیت
با آدم هایی که عاشق شان هستم.	ایان
ایان به کیت خیره می ماند، فکر می کند بی خیال بشود یا نه.	
کیت جواب نگاه او را با لبخندی دوستانه می دهد.	
خُب، چه شغلی هست؟	
دستیار شخصی.	کیت
شخصی کی؟	ایان
نمی دانم.	کیت
نامه ی درخواستِ کار را خطاب به کی نوشتی؟	ایان
آقا یا خانومِ محترم.	کیت

ایان	باید بدانی که برای چه کسی نامه می نویسی.
کیت	آگهی شغل چیزی نمی گفت.
ایان	چقدر دارد؟
کیت	چی؟
ایان	پول. چقدر به تو حقوق می دهند.
کیت	مامان می گوید که یک عالمه می دهند. اصلاً اهمیتی به پولش نمی دهم، فقط می خواهم که هر از چند گاهی بیرون بروم.
ایان	پول را خوار نشمار. بعد راحت گیرت خواهد آمد.
کیت	تا الان که هیچی پول گیرم نیامده.
ایان	نه و تو بچه یی هم نداری تا بخواهی بزرگ کنی.
کیت	هنوز که نه.
ایان	هیچ وقت حتی فکرش را هم نکن. کی دلش بچه می خواهد. تو بچه دار می شوی، آن ها بزرگ می شوند، آن ها از تو متنفر می شوند و تو می میری.
کیت	من از مامان متنفر نیستم.
ایان	هنوز بهش احتیاج داری.
کیت	فکر می کنی من احمق هستم. احمق نیستم.
ایان	نگران ات هستم، همه ش همین است.
کیت	می توانم مراقب خودم باشم.
ایان	مثل من.
کیت	نه.
ایان	تو از من متنفری، مگر نه.
کیت	تو نباید اسلحه به دست بگیری.

شاید لازم بشود.	ایان
برای چی؟	کیت
ایان می‌نوشد.	
بعید می‌دانم.	کیت
چی را؟	ایان
تو. به کسی شلیک بکنی. تو کسی را نمی‌کشی.	کیت
ایان می‌نوشد.	
تا حالا به کسی شلیک کردی؟	کیت
فکرهای تو.	ایان
خودت بهش فکر کردی؟	کیت
کیت، بحث نکن.	ایان
کیت هشدار او را می‌گیرد.	
ایان او را می‌بوسد و بعد سیگار روشن می‌کند.	
وقتی با تو هستم به هیچ چیز دیگری نمی‌توانم فکر	
بکنم. تو مرا به مکان دیگری می‌بری.	
مثل وقت‌هایی است که غش می‌کنم.	کیت
درست مثل تو.	ایان
دنیا وجود ندارد، این شکلی وجود ندارد. الان مثل	کیت
همیشه به نظر می‌رسد اما...	
زمان کندتر می‌گذرد.	
توی یک رویا گیر می‌افتم، راه فراری ندارم.	
یک مرتبه...	
با من عشق‌بازی کن.	ایان
جلوی هر چیز دیگری را می‌گیرد.	کیت

یک زمانی...

ایان  
کیت  
[من هم] با تو عشق بازی می‌کنم.  
مثل وقت‌های است که خودم را لمس می‌کنم.  
ایان شرم‌منده می‌شود.

درست قبل‌اش فکر می‌کنم چه جوری خواهد بود،  
و درست بعدی‌اش فکر می‌کنم که دفعه‌ی  
بعدی‌اش کی خواهد بود اما موقع اتفاق افتادن‌اش  
فقط دل‌چسب است و آنجا به هیچ چیز دیگری  
فکر نمی‌کنم.

ایان  
کیت  
ایان  
مثل اولین سیگار صبح.  
هر چند سیگار برای تو بد است.  
الان دیگر بی‌خیال‌اش، تو هیچی در این مورد  
نمی‌دانی.

کیت  
ایان  
لازم هم نیست چیزی بدانم.  
هیچی نمی‌دانی. برای همین عاشق تو هستم، برای  
همین می‌خواهم با تو عشق بازی کنم.

کیت  
اما نمی‌توانی.

ایان  
چرا که نه؟

کیت  
من نمی‌خواهم.

ایان  
پس برای چی آمدی؟

کیت  
صدایت غمگین شده بود.

ایان  
خوشحالم کن.

کیت  
نمی‌توانم.

ایان  
لطفاً.

نه.	کیت
چرا که نه؟	ایان
نمی توانم.	کیت
می توانی.	ایان
چه جوری.	کیت
خودت می دانی.	ایان
نکن.	کیت
لطفاً.	ایان
نه.	کیت
من عاشقات هستم.	ایان
من عاشقات نیستم.	کیت
ایان برمی گردد.	
دسته ی گل را می بیند و آن را بر می دارد.	
این ها برای تو هستند.	ایان
صحنه تاریک می شود.	
صدای بارانی بهاری.	

## صحنه‌ی دوم

همان صحنه.

روز بعد، صبح خیلی زود.  
هوا روشن و آفتابی است - روز بسیار گرمی  
خواهد شد.  
دسته‌ی گل حالا از هم دریده و دورتادور اتاق  
پخش، رها شده است.

کیت هنوز خواب است.  
ایان بیدار است، روزنامه‌ها را ورق می‌زند.

ایان سراغ مینی‌بار می‌رود. خالی است.  
یک بطری جین زیر تخت پیدا می‌کند و نصف  
باقی‌مانده‌ش را در یک لیوان می‌ریزد.  
می‌ایستد و از پنجره به بیرون خیابان خیره می‌ماند.  
اولین جرعه از جین را می‌نوشد و درد بدن‌اش را  
فرا می‌گیرد.  
صبر می‌کند تا درد بگذرد اما چنین اتفاقی نمی‌افتد  
- درد بدتر می‌شود.  
ایان به پهلو بر زمین می‌افتد - درد اوج بیشتری  
می‌گیرد.  
ایان شروع به سرفه می‌کند و دردی شدید را درون  
سینه‌ش تجربه می‌کند، هر سرفه انگار بخشی از  
شش او را پاره می‌کند.

کیت بیدار می‌شود و ایان را تماشا می‌کند.

ایان روی زانو خم شده است، لیوان را با دقت پایین  
روی زمین می‌گذارد و به درد تسلیم می‌شود.  
انگار لحظه‌ی مرگ او فرا رسیده باشد.  
قلب، شش، کبد و کلیه‌های او همگی زیر فشار  
حمله قرار گرفته‌اند و او بی‌اختیار شیون و ناله سر  
می‌دهد.

درست در لحظه‌ی که به نظر نمی‌تواند دیگر درد را  
تحمل کند، درد آرام می‌گیرد.  
خیلی آرام، درد کمتر می‌شود تا آخر سر کاملاً تمام  
می‌شود.

ایان توده‌ی میچاله کف اتاق باقی مانده است.

سر بلند می‌کند و کیت را در حال تماشای خودش  
می‌بیند.

جنده.

کیت

ایان به آرامی از جای خود بلند می‌شود، لیوان‌اش را بر  
می‌دارد و می‌نوشد.  
اولین سیگار صبح‌اش را روشن می‌کند.

می‌روم دوش بگیرم.

ایان

کیت  
ایان  
کیت  
ایان

ساعت تازه شش صبح شده.

می آیی؟

با تو نه.

هر جور دلت می خواهد. سیگار؟

کیت صدایی حاکی از بیزاری در می آورد.

سکوت حاکم می شوند.

ایان می ایستد، سیگار دود می کند و جین خالص می نوشد.  
وقتی به اندازه‌ی کافی منگ شد، جلو می رود و بین  
تخت خواب و در سرویس بهداشتی، لخت می شود و  
حوله‌های رها شده بر اطراف خودش را بر می دارد.  
متوقف می شود، با حوله‌ی دور کمر، اسلحه به دست گرفته  
است و به کیت نگاه می کند.

کیت متتفر به او خیره مانده است.

نگران نباش، به زودی می میرم.

اسلحه را بر ابر تخت پایین می گذارد.

یک نوشیدنی بخور.

کیت حرکتی نمی کند.

ایان منتظر می ماند، نفس اش بند می آید و سمت سرویس  
بهداشتی می رود.

صدای آب دوش را از داخل حمام می شنویم.

کیت به اسلحه خیره می شود.

خیلی آرام از جایش بلند می شود و لباس می پوشد.

وسایل اش را درون کیف اش می گذارد.

جلد چرمی کلت ایان را برمی دارد و آن را بو می کند.

بند زیر بازو را باز می کند.



اسلحه را بر می‌دارد و آن را بررسی می‌کند.  
صدای سرفه‌های ایان را از داخل سرویس بهداشتی  
می‌شنویم.

کیت اسلحه را پایین می‌گذارد و ایان داخل اتاق می‌شود.  
لباس می‌پوشد. به اسلحه نگاه می‌کند.

نه؟

ایان

زیرلبی می‌خندد، فشنگ‌های اسلحه را بیرون می‌آورد و  
دوباره فشنگ‌ها را سر جای خودشان قرار می‌دهد و کلت  
را داخل جلد چرمی‌اش می‌گذارد.

ما یکی هستیم، آره دیگر؟  
کیت نیشخند می‌زند.

ما یکی هستیم.

برای صبحانه پایین می‌آیی؟ روی اتاق حساب شده  
است.

مال خودت، خفه‌ات بکند.

کیت

امروز صبح یک مقدار ترش‌رو شدیم، مگر نه؟

ایان

ایان کاپشن‌اش را برداشته و می‌خواهد آن را بپوشد.

نگاهی به کثافت اتاق می‌اندازد، بعد کیت را می‌نگرد.

مکث و بعد کیت به ایان نزدیک می‌شود و محکم توی

سرش می‌کوبد و خیلی سریع عقب می‌کشد.

ایان میج دست او را می‌گیرد و به زحمت او را به تخت

می‌کشاند، کیت هنوز لگد می‌زند، گاز می‌گیرد و نیشگون

می‌گیرد.

کلت را از جلد چرمی‌ش درآورده و لوله‌ش را سمت گلوی

ایان می‌گیرد.

ایان سریع عقب می‌کشد.

آرام، آرام، این اسلحه پر است.  
 من نمی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی  
 کیتی، به خودت بیا.  
 ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-  
 نمی خواهی که یک حادثه اتفاق بیافتد. به مامانات  
 فکر کن.  
 و به برادرت. آن‌ها چه فکری می‌کنند؟  
 من نمی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-ی-  
 ی-  
 کیت می‌لرزد و برای رساندن هوا به نفس‌هایش به تقلا  
 می‌افتد. غش می‌کند.  
 ایان سراغ او می‌رود، اسلحه را از دست‌اش می‌گیرد و آن را  
 دوباره داخل جلد چرمی‌ش قرار می‌دهد.  
 کیت را روی تخت دراز می‌کند، او به پشت دراز می‌افتد.  
 اسلحه را به سرکیت نشانه می‌گیرد، بین پاهایش دراز  
 می‌کشد و ادای سکس داشتن را در می‌آورد.  
 همین‌که آب‌اش می‌آید، کیت با جیغی سیخ می‌نشیند.  
 ایان از روی او می‌جهد، مطمئن نیست چه کار باید بکند، از  
 پشت سر، اسلحه را سمت کیت نشانه گرفته است.  
 کیت هیتسریک می‌خندد، درست مثل مرتبه‌ی پیشین اما این  
 بار خنده‌ش متوقف نمی‌گردد.  
 کیت می‌خندد و می‌خندد و می‌خندد تا وقتی که دیگر هیچ  
 خنده‌یی توی بدن‌اش باقی نمی‌ماند،  
 حالا با تمام وجودش به گریه می‌افتد.  
 دوباره از هم می‌پاشد و بی‌هوش دراز می‌افتد.  
 کیت؟ کیتی؟

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

ایان اسلحه را کنار می‌گذارد.	
کیت را می‌بوسد و کیت دوباره بیدار می‌شود.	
به او خیره می‌ماند.	
برگشتی؟	
دروغ گو.	کیت
ایان نمی‌داند که این جواب به معنای آری است یا خیر،	
پس فقط منتظر باقی می‌ماند.	
کیت چند ثانیه‌ی دیگر چشم‌هایش را می‌بندد و بعد آن‌ها را	
باز می‌کند.	
کیت؟	ایان
الان فقط می‌خواهم به خانه برگردم.	کیت
هنوز هفت صبح هم نشده. الان که قطاری نیست.	ایان
توی ایستگاه منتظر می‌مانم.	کیت
باران می‌بارد.	ایان
نمی‌بارد.	کیت
می‌خواهم همین جا بمانی. حداقل تا بعد از خوردن	ایان
صبحانه.	
نه.	کیت
کیت. تا بعد از صبحانه.	ایان
نه.	کیت
ایان در را قفل کرده و کلید را توی جیب‌اش می‌گذارد.	ایان
من عاشقات هستم.	
نمی‌خواهم بمانم.	کیت
لطفاً.	ایان
نمی‌خواهم.	کیت

تو به من احساس امنیت می‌بخشی.	ایان
چیزی نیست تا ازش بترسی.	کیت
سفارش صبحانه را دادم.	ایان
گرسنه نیستم.	کیت
ایان سیگار روشن می‌کند.	
چه جوری با شکم خالی می‌توانی سیگار بکشی؟	کیت
خالی نیست. جین توی آن ریختم.	ایان
چرا نمی‌توانم به خانه برگردم؟	کیت
ایان فکر می‌کند.	
چون خیلی خطرناک است.	
بیرون، ماشینی با صدای بلند روشن می‌شود - صدای بنگ عظیمی به گوش می‌رسد.	
ایان خودش را به کف اتاق پرت می‌کند.	
(می‌خندد) فقط یک ماشین بد روشن شد.	کیت
تو. توی لعنتی گاییده.	ایان
گاییده نیستم. تو از چیزها می‌ترسی، وقتی هیچی نیست تا ازش بترسی. چه گاییدگی دارد که از صدای ماشین‌ها نترسی؟	کیت
از ماشین‌ها نترسیدم. از مردن می‌ترسم.	ایان
یک ماشین که تو را نمی‌کشد. حداقل اینجا نمی‌کشد.	کیت
مگر این که خودت جلوی بدوی.	
کیت او را می‌بوسد.	
چی تو را می‌ترساند؟	
فکر می‌کردم که یک اسلحه شلیک کرد.	ایان

کیت (گردن‌ش را می‌بوسد.) آخر چه کسی مگر اینجا  
 اسلحه دارد؟

ایان من.

کیت (دگمه‌های پیراهن او را باز می‌کند.) تو همین جا هستی.

ایان کسی درست مثل من.

کیت (سینه‌ی او را می‌بوسد) چرا باید کسی به تو شلیک  
 بکند؟

ایان انتقام.

کیت دست‌هایش روی پشت ایان می‌لغزند.

ایان برای کارهایی که انجام دادم.

کیت (گردن‌ش را ماساژ می‌دهد.) بهم بگو.

ایان تلفنم را شنود گذاشتند.

کیت پشت گردن ایان را می‌بوسد.

با کسی صحبت کردم و حالا می‌دانم که تلفنم را  
 شنود می‌کنند.

متأسفم که تماس‌هایم به تو را قطع کردم اما...  
 کیت شکم ایان را نوازش می‌کند و بین کتف‌هایش را  
 می‌بوسد.

وقتی گفתי عاشق من هستی، عصبانی شده بودم،  
 وقتی مهربان توی تلفن حرف می‌زدیم، آدم‌هایی  
 داشتن به حرف‌هایمان گوش می‌کردند.

کیت (پشت او را می‌بوسد.) بهم بگو.

ایان آن موقع هنوز نمی‌دانستم.

کیت پشت او را لیس می‌زند.

من برگه‌ی قانون رسمی حفظِ اسرار<sup>۴۴</sup> را امضاء کردم، نباید به تو این‌ها را بگویم. کیت ناخن‌هایش را پنجه می‌کند و آرام پشت او را می‌خراشد.

نمی‌خواهم تو را به دردسر بیاندازم. کیت پشت او را گاز می‌گیرد. لابد قصد کشتن مرا دارند. من خدماتم را تمام انجام دادم.

کیت او را به پشت هل می‌دهد. کارهایی که خواستند را انجام دادم. چون عاشق این سرزمین هستم.

کیت نوکِ پستان‌های ایان را مک می‌زند. توی ایستگاه‌ها بودم، به گفت‌وگوها گوش می‌کردم و سر تکان می‌دادم.

کیت دگمه‌های شلوار ایان را باز می‌کند. کارها را پیش می‌بردم. آدم‌ها را می‌دزدیدم، جنازه‌ها را دور می‌انداختم، خیلی از این کارها کردم.

کیت برای ایان ساک می‌زند. می‌گفتند تو خطرناک هستی. خُب، دیگر تماسی نگرفتم.

نمی‌خواستم تو به هیچ خطری بیافتی.

اما

باید دوباره با تو تماس می‌گرفتم

---

<sup>44</sup> The Official Secret Act

دلم تنگ  
این  
حالا  
می گویم  
کار واقعی ام را  
من  
یک  
قاتل  
هستم

وقتی می گوید «قاتل هستم»، آب اش می آید.  
لحظه‌یی که کیت کلمه‌ی «قاتل» را می شنود، با تمام  
توان اش، کیر او را گاز می زند.  
جیغ لذت ایان تبدیل به نعره‌یی ناشی از درد می شود.  
سعی می کند کیت را کنار بزند اما کیت با دندان هایش کیر  
او را محکم نگه داشته است.  
ایان محکم او را می زند و کیت رهاش می کند.  
ایان از درد دراز می افتد، نمی تواند حرف بزند.  
کیت دیوانه وار تف می کند، سعی می کند تا آخرین ذره‌ی  
آب و مزه‌ی کیر ایان را از دهان اش به بیرون تف کند.  
کیت به سرویس بهداشتی می رود و صدای شستن  
دندان هایش را می شنویم.  
ایان خودش را بررسی می کند. هنوز کیرش سر جایش  
است.  
کیت بر می گردد.

کیت تو باید استعفاء بدهی.  
 ایان کار ما این شکلی نیست.  
 کیت به اینجا هم می آیند؟  
 ایان نمی دانم.  
 کیت بتدریج وحشت زده می شود.  
 دوباره این کارهایت را شروع نکن.  
 کیت من نمی تو-تو-تو-تو-تو-  
 ایان کیت، اگر جلوی خودت را نگیری، با دست های  
 خودم بهت شلیک می کنم.  
 این ها را به تو گفتم، چون عاشقات هستم،  
 نمی خواستم که تو را بترسانم.  
 کیت مرا نترساندی.  
 ایان من بحثی ندارم نکنم. و تو عاشق من هستی.  
 کیت دیگر نه.  
 ایان دیشب عاشقم بودی.  
 کیت نمی خواستم آن کارها را بکنم.  
 ایان فکر می کردم که خوشات آمده.  
 کیت نه.  
 ایان به اندازه ی کافی که سر و صدا می کردی.  
 کیت درد داشت.  
 ایان همیشه تا ته استلا می رفتم و دردش هم  
 نمی گرفت.  
 کیت تو گازم گرفتی. هنوز خون می آید.  
 ایان کل ماجرا سر همین بود؟



تو بی رحمی.	کیت
احمق نباش.	ایان
هی به من نگو احمق.	کیت
دست‌هایی کسی را توی دست‌هایت می‌گیری و با او می‌خوابی و او تو را می‌بوسد و بعد برایم ساک می‌زنی و بعد می‌گویی نمی‌توانیم همدیگر را بگاییم و بعد داخل تخت خواب می‌شوی اما نمی‌خواهی به تو دست بزنم جوئی تو چت شده چی توی تو گند زده.	ایان
من مشکلی ندارم. تو بی‌رحمی. من به کسی شلیک نمی‌کنم.	کیت
اسلحه را رو به من نشانه گرفته بودی.	ایان
شلیک نمی‌کردم.	کیت
این شغل من است. من عاشق کشورم هستم. نمی‌خواهم بینم که این آشغال‌ها کشورم را به گند کشیده باشند.	ایان
کشتن کار اشتباهی است.	کیت
بمب توی زمین کاشتن و کشتن بچه کوچولوها، این یک کار اشتباه است.	ایان
آن‌ها از همین کارها می‌کنند. با بچه‌هایی مثل برادر تو.	
اشتباه است.	کیت
آره، هست.	ایان
نه. تو. که این کار را می‌کنی.	کیت

کی می خواهی بزرگ بشوی؟	ایان
من به کشتن باوری ندارم.	کیت
یاد می گیری.	ایان
نه، یاد نمی گیرم.	کیت
همیشه نمی شود عقب کشید پایین کشید به شان	ایان
اجازه داد تا فکر کنند این حق را دارند تا به اون	
سمت صورتات بکوبند گه بعضی چیزها بیشتر از	
این ارزش دارد و باید مراقب بود آلوده‌ی این جور	
گه‌ها نشوی.	
قبلاً عاشق تو بودم.	کیت
چی عوض شد؟	ایان
تو.	کیت
نه. حالا مرا می بینی. همه‌ش همین است.	ایان
تو یک کابوسی.	کیت
کیت می لرزد.	
ایان مدتی تماشا می کند، بعد او را در آغوش می گیرد.	
کیت هنوز می لرزد، برای همین ایان او را محکم‌تر در	
آغوش خود می گیرد.	
اذیتم می کنی.	
متاسفم.	ایان
حالا فشار دست‌هایش را کمتر می کند.	
ایان دچار حمله‌ی سرفه می شود.	
ایان توی دستمالش تف می کند و منتظر می ماند تا درد	
بدنش آرام بگیرد.	
بعد سیگار روشن می کند.	

حالا چه احساسی داری؟	
درد دارم.	کیت
ایان سر تکان می‌دهد.	
همه جا.	کیت
گند تو را گرفتم.	
حمام می‌خواهی؟	ایان
کیت سرفه‌اش می‌گیرد و اوغ می‌زند.	
انگشت داخل گلو می‌کند و قیافه‌اش بهم می‌ریزد.	
دست‌اش را بالا می‌آورد و متنفر به ایان نگاه می‌کند. کیت	
تف می‌کند.	
ایان به سرویس بهداشتی می‌رود و یکی از شیرهای حمام	
را باز می‌کند.	
کیت به بیرون پنجره خیره می‌ماند.	
ایان بر می‌گردد.	
انگار بیرون جنگ شده باشد.	کیت
همه جا سرزمین این عرب‌های جانور شده.	ایان
دوباره به لیدز بر خواهی گشت؟	
بیست و شش‌ام.	کیت
می‌آیی تا مرا هم ببینی؟	ایان
به تماشای فوتبال خواهم رفت.	کیت
کیت به حمام می‌رود.	
ایان گوشی تلفن را بر می‌دارد.	
پسر، دو تا صبحانه‌ی انگلیسی بفرست بالا.	ایان
باقی‌مانده‌ی جین را تمام می‌کند.	
کیت بر می‌گردد.	
نمی‌توانم بشاشم. فقط خون می‌آید.	کیت

ایان	یک عالمه آب بنخور.
کیت	یا برینم. درد دارد.
ایان	خوب می شوی.
	تقی به در می خورد. هر دو از جا می پرند.
کیت	<b>جواب نده جواب نده جواب نده جواب نده</b>
	به روی تخت شیرجه می زند و سرش را زیر بالشت می گیرد.
ایان	کیت، خفه شو.
	ایان بالشتی به دست می گیرد و اسلحه را رو به کله ی کیت نشانه می گیرد.
کیت	انجامش بده. جلو بیا، به من شلیک بکن. بدتر از کارهایی که تا الان رویم انجام دادی که نمی شود. اگر می خواهی به من شلیک بکن، بعد تفنگ را رو به خودت بگیر و به دنیا لطف خودت را نشان بده.
	ایان به او خیره می ماند.
	از تو نمی ترسم، ایان، بیا جلو.
	رهایش می کند.
	کیت می خندد.
ایان	جواب در را بده و کیر همین جنده را هم ساک بزن.
	کیت سعی می کند در را باز بکند اما در قفل است.
	ایان کلید را سمت او می اندازد. کیت در را باز می کند.
	صبحانه ها روی یک سینی پشت در هستند. کیت آن ها را داخل اتاق می آورد.
	ایان در را قفل می کند.
	کیت به غذاها خیره می ماند.

کیت

سوسیس. بیکن.

ایان

متاسفم. فراموش کرده بودم. گوشت‌های بشقاب  
خودت را با گوجه‌فرنگی‌ها و قارچ‌های بشقاب من  
عوض کن. و نان‌های تست را هم بردار.

کیت

(بالا می‌آورد.) بو می‌دهند.

ایان یک سوسیس از بشقاب کیت بر می‌دارد و آن را کامل  
داخل دهانش می‌چپاند و یک بیکن را تو دست نگه  
می‌دارد.

ایان

حوله‌بی دور سینی می‌اندازد و آن را زیر تخت هل می‌دهد.  
یک روز دیگر هم می‌مانی؟

کیت

دوش می‌گیرم و به خانه می‌روم.

کیت کیفش را برمی‌دارد و به سرویس بهداشتی می‌رود،  
در را پشت سر خودش می‌بندد.

می‌شنویم که شیر دیگر حمام هم باز می‌شود.

دو تق بلند به در اصلی اتاق می‌خورد.

ایان اسلحه بیرون می‌کشد، سراغ در رفته و گوش می‌کند.

از بیرون سعی در باز کردن در را دارند. در قفل است.

دو تق بلند دیگر به در می‌خورد.

ایان

کی هستی؟

سکوت.

بعد دو تق بلند دیگر به در می‌خورد.

کی هستی؟

سکوت.

بعد دو تق بلند دیگر به در می‌خورد.

ایان به در خیره می‌ماند.

بعد دوباره به در می‌زند.

سکوت.

بعد دو تق دیگر از بیرون به در می‌خورد.

ایان فکر می‌کند.

سه مرتبه به در می‌زند.

سکوت.

سه تق از بیرون.

ایان یک مرتبه به در می‌زند.

یک تق از بیرون.

ایان دو بار به در می‌زند.

دو تق از بیرون.

ایان اسلحه را داخل جلد چرمی‌ش قرار می‌دهد و در را باز می‌کند.

ایان زیرلبی می‌گوید:

کاکاسیاه گاییده به نام ملکه‌ی انگلستان حرفی بزن.

ایان در را باز می‌کند.

بیرون سربازی با یک تفنگ نظامی ایستاده است.

ایان سعی می‌کند تا در را دوباره ببندد و کلتش را بیرون بکشد.

سرباز در را به راحتی باز می‌کند و به راحتی کلت را از دست ایان بیرون می‌کشد.

هر دو ایستاده باقی می‌مانند، هر دو شگفت‌زده هستند، به  
همدیگر خیره مانده‌اند.

بالاخره.

این دیگر چیست؟

سرباز

ایان به پایین نگاه می‌کند و می‌بیند که هنوز ورقه‌ی بیکن  
به دست‌اش گرفته است.

خوک.

ایان

سرباز دست دراز می‌کند.

ایان بیکن را به او می‌دهد و سرباز سریع آن را می‌بلعد،  
کلش را یک‌جا قورت می‌دهد.

سرباز دهان‌اش را تمیز می‌کند.

باز هم داری؟

سرباز

نه.

ایان

باز هم داری؟

سرباز

من...

ایان

نه.

باز هم داری؟

سرباز

ایان به زیر تخت اشاره می‌کند.

سرباز محتاط خم می‌شود، یک لحظه هم نوک اسلحه‌اش را  
از ایان دور نگه نمی‌دارد و دو سینی را از زیر تخت بیرون  
می‌کشد.

حالا بلند می‌شود و نگاهی به غذاها می‌اندازد.

دو تا.

سرباز

گرسنه بودم.

ایان

شرط می‌بندم.

سرباز

سرباز لبه‌ی تخت می‌نشیند و خیلی سریع هر دو سرویس  
صبحانه را می‌بلعد.

با آسودگی آه می‌کشد و آروغ می‌زند.

به سمت سرویس بهداشتی سر تکان می‌دهد.

دختره آن تو است؟

کی؟

ایان

بوی سکس را حس می‌کنم.

سرباز

اتاق را می‌گردد.

تو روزنامه‌نگاری؟

من...

ایان

پاسپورت.

سرباز

برای چی؟

ایان

سرباز به او نگاه می‌کند.

توی جیب کاپشنم است.

سرباز قفسه‌های کمد را می‌گردد.

شورت کشی کیت را پیدا کرده و با لبخندی آن را بالا  
می‌گیرد.

مال دختره است؟

سرباز

ایان جوابی نمی‌دهد.

یا مال خودت است.

سرباز

سرباز چشم‌هایش را می‌بندد و آرام شورت را به  
صورت‌اش می‌مالد.

با لذت شورت را بو می‌کند.

دختره چه جور بود؟

ایان جوابی نمی‌دهد.

نرم بود؟



یا دختره...؟

ایان جوابی نمی‌دهد.

سرباز شورت کیت را توی جیبش می‌چپاند و سراغ

سررویس بهداشتی می‌رود.

به در می‌زند. جوابی نیست.

سعی می‌کند در را باز می‌کند. در قفل است. با زور در را

باز کرده و داخل می‌شود.

ایان وحشت‌زده منتظر مانده است.

صدای بسته شدن شیرهای آب را می‌شنویم.

ایان به بیرون پنجره نگاه می‌کند.

یا حضرت مسیح.

ایان

سرباز بر می‌گردد.

رفته. خطر را به جان پذیرفته و رفته. کلی سرباز

سرباز

عوضی آن بیرون است.

ایان نگاهی به سررویس بهداشتی می‌اندازد. کیت آنجا

نیست.

سرباز جیب‌های کاپشن ایان را می‌گردد و کلیدها، پول‌ها و

پاسپورت او را بر می‌دارد.

پاسپورت را می‌خواند.

ایان جونز<sup>۴۵</sup>، شغل، روزنامه‌نگار.

اوی<sup>۴۶</sup>.

ایان

اوی.

سرباز

آن‌ها به هم خیره باقی می‌مانند.

اگر آمدی تا به من شلیک بکنی...

ایان

<sup>45</sup> Ian Jones

<sup>46</sup> Oi

ایان  
سرباز

سرباز دست دراز می‌کند و صورت ایان را لمس بکند.

بهت بر خورد؟

به من؟

لبخند می‌زند.

حالا اینجا شهر ما است.

بالای تخت می‌جهد و بر بالشت‌ها می‌شاشد.

ایان منزجر نگاه می‌کند.

نوری کورکننده صحنه را پر می‌کند، بعد صدای انفجاری

بلند می‌آید.

صحنه تاریک می‌شود.

صدای بارانی تابستانی.

## صحنه‌ی سوم

هتل را با خمپاره‌ی مورتار<sup>۴۷</sup> هدف قرار داده‌اند و هتل ویران شده است. یک سوراخ گنده توی یکی از دیوارها است و همه چیز از غباری پوشیده شده است که هنوز هم در هوا معلق است. سرباز بیهوش افتاده، اسلحه هنوز در مشت‌اش است.

او اسلحه‌ی ایان را انداخته و اسلحه حالا بین‌شان افتاده است. ایان بی حرکت دراز افتاده، چشم‌هایش باز است.

مامان؟

ایان

سکوت.

سرباز بیدار می‌شود، چشم گردانده و با حداقل حرکت ممکن، به ایان و اسلحه می‌نگرد. سرباز غیرارادی دست‌اش را از بین ران‌ها و تنه‌اش بیرون می‌کشد و بررسی می‌کند که هنوز بدن‌اش به هم چسبیده مانده است یا نه. بدن‌اش مشکلی ندارد.

نوشیدنی.

سرباز

ایان برگشته و نگاه می‌کند.

یک بطری جین کنار اول افتاده و سرپوش‌اش باز است. بطری را بلند می‌کند تا دور نور به درون‌اش بنگرد.

<sup>47</sup> Mortar bomb

ایان

خالی است.

سرباز بطری را گرفته و آخرین قلوپ درون آن را می‌بلعد.  
(با دهانی بسته می‌خندد.) تو وضعت از من هم بدتر  
است.

ایان

سرباز بطری را بالا گرفته و آن را بالای دهان بازش  
می‌تکاند، هر قطره‌ی باقی مانده را هم می‌مکد.  
ایان سیگار را در جیب کوچولوی کاپشنش پیدا کرده و  
یکی روشن می‌کند.

سرباز

یک سیگار به مان بده.

ایان

چرا؟

سرباز

چون ما مسلح هستیم و تو هیچی نداری.  
ایان منطق حرف او را بررسی می‌کند.  
بعد یک سیگار از پاکت خارج کرده و آن را سمت سرباز  
می‌گیرد.

سرباز سیگار را گرفته و آن را روی لب می‌گذارد.  
به ایان نگاه می‌کند، منتظر مانده تا فندک را به او بدهد.  
ایان نگاه او را می‌نگرد، فکر می‌کند.

سرباز منتظر مانده است.

ایان سیگارش را به سمت او می‌گیرد.  
سرباز به جلو خم می‌شود، نوک سیگارش را مقابل آتش  
سیگار ایان می‌گیرد، چشم‌اش تمام مدت بر ایان است.  
سیگار می‌کشد.

تا حالا انگلیسی مسلح ندیده بودم، بیشترشان  
نمی‌دانند یک اسلحه اصلاً چی هست. تو سربازی؟  
یک جورهایی.

ایان

اگر یادت هست، بگو مال کدام طرف هستی.

سرباز

ایان نمی دانم اینجا کدام طرف ها درگیر هستند. نمی دانم کجا...

صحبتش نیمه تمام می ماند، گیج شده، به سرباز نگاه می کند.

فکر می کنم که مست کردم.

سرباز نه. ماجرا واقعی است.

کلت را برداشته و بررسی می کند.

آمده بودی تا برای ما بجنگی؟

ایان نه، من...

سرباز نه، البته که نه. انگلیسی هستی.

ایان من ولشی هستم.

سرباز صدای انگلیسی ها را داری، با آن لهجه ی گاییده.

ایان آنجا زندگی می کردم.

سرباز خارجی هستی؟

ایان انگلیسی و ولشی یک چیز هستند. بریتانیایی. من و ارادتی<sup>۴۸</sup> نیستم.

سرباز ویلز دیگر چه چیز کوفتی است، تا حالا اصلاً نشنیده بودم.

ایان از یک جایی که خدا می داند آمده بودند و بچه دار شدند و بچه هایشان را انگلیسی نامیدند، ولی کسی که فقط توی انگلیس متولد بشود که انگلیسی نمی شود.

<sup>48</sup> Import

اینجا برای تحقیر مهاجرها از کلمه ی و ارادتی استفاده شده است، و اراداتی مثل کالا

سرَباز      وِلش مِثل وِیلز<sup>۴۹</sup>؟  
ایان      این یک توهین است.  
روى بر مى گرداند.

سرَباز      ببین چه بلایی سر کاپشن کوفتی من آمده. هرزه.  
دوست دخترت این کار را کرده، واقعاً همین قدر هم  
عصبانی بود؟  
دوست دخترم که نیست.  
پس، چی هست؟

سرَباز      سرت توی کارهای لعنتی خودت باشد.  
ایان      خیلی وقت نیست که این جاها هستی.  
سرَباز      خُب که چی؟  
ایان      ایان، یک کم ادب داشته باش.  
سرَباز      مرا این جوری صدا نزن.  
سرَباز      پس باید چی صدايت بزنم؟  
ایان      هیچی.  
سکوت.

سرَباز      سرَباز برای مدتی طولانی به ایان نگاه می کند، هیچی  
نمی گوید.  
ایان ناآرام است.  
سرَباز حرف می زند.  
چی؟  
هیچی.  
سکوت.  
ایان دوباره ناآرام می شود.

<sup>49</sup> Wales

نام من ایان است.	ایان
ایان،	سرباز
من	
برای	
گاییدن	
می میرم.	
ایان به سرباز نگاه می کند.	
دوست دختر داری؟	سرباز:
ایان جوابی نمی دهد.	
من دارم. کول <sup>۵۰</sup> . گاییده ی خوشگل.	سرباز
کیت...	ایان
چشم هایم را می بندم و به دختره فکر می کنم.	سرباز
دختره...	
دختره...	
دختره...	
دختره...	
دختره...	
دختره...	
دختره...	
دختره...	
آخرین باری که تو...؟	
ایان به او نگاه می کند.	
کی بود؟ جدید بوده، بوی تان توی اتاق پیچیده	سرباز
بود، این یادم مانده.	

---

<sup>50</sup> Col

دیشب. فکر کنم.	ایان
خوب بود؟	سرباز
نمی‌دانم. مست بودم. شاید هم نبود.	ایان
سه نفرمان.	سرباز
حرف‌اش را هم نزن.	ایان
بیرون شهر به خانه‌یی وارد شده بودم. همه رفته بودند. به جز پسر کوچکی که یک گوشه قایم شده بود. یکی از بقیه‌مان پسر را از خانه بیرون کشیده بود. او را روی زمین دراز کرده و بین پاهایش شلیک کرده بود. صدای گریه از زیرزمین آمده بود. پایین رفته بودیم. سه مرد و چهار زن. بقیه را صدا زدیم. آن‌ها مردها را نگاه داشتند تا من زن‌ها را بگایم. جوان‌ترین‌شان دوازده ساله بود. گریه هم نکرد، فقط همان‌جا دراز افتاد. او را برگرداندم و... بعد گریه کرد. وادارش کردم تا لیسم بزند و تمیزم بکند. چشم‌هایم را بسته بودم و فکر می‌کردم به... توی دهن پدرشان شلیک کردم. برادرها جیغ کشیدند. آن‌ها را از بیضه‌هاشان از سقف آویزان کردم.	سرباز
فریبنده.	ایان
تا حالا از این کارها نکردی؟	سرباز
نه.	ایان
مطمئنی؟	سرباز
کرده بودم یادم نمی‌رفت.	ایان



یادت می رفت.	سرباز
دیگر نمی توانستم تنهایی بخوابم.	ایان
پیش زناات چی؟	سرباز
طلاق گرفتیم.	ایان
تا حالا هیچ وقت...	سرباز
نه.	ایان
آن دختره چی، که خودش را توی سرویس حبس کرده بود.	سرباز
ایان جوابی نمی دهد.	
آها.	سرباز
تو توی یک بارت، چهار نفر را کردی، من فقط با یک نفر بودم.	ایان
دختره را کشتی؟	سرباز
ایان حرکتی می کند تا سمت اسلحه اش برود.	
این کار را نکن، بهت شلیک می کند. بعد تنها می شوم.	سرباز
البته که نه.	ایان
چرا که نه، به نظر که علاقه ی زیادی به هم نداشتید.	سرباز
من داشتم.	ایان
او... یک زن است.	
خُب که چی.	سرباز
من هیچ وقت...	ایان
این جوری نیست که...	
چی؟	سرباز

ایان جوابی نمی‌دهد.	
فکر می‌کردم که تو هم یک سربازی.	سرباز
از این سربازها نبودم.	ایان
چه جور سربازی، همه‌ی سربازها شبیه هم هستند.	سرباز
شغل من...	ایان
حتی من. باید همین باشم.	سرباز
دختره‌ی من...	
پیش او بر نمی‌گردم. وقتی که به خانه برگردم.	
می‌دانی، دختره مرده. آن سرباز گاییده‌ی عوضی،	
او...	
سرباز متوقف می‌شود.	
سکوت.	
متاسفم.	ایان
چرا؟	سرباز
هولناک است.	ایان
چی؟	سرباز
از دست دادن کسی، یک زن، آن هم این شکلی.	ایان
تو می‌فهمی، مگر نه؟	سرباز
من...	ایان
چه شکلی؟	سرباز
شبیه...	ایان
خودت گفتی...	
خودت یک سرباز...	
تو هم یک سربازی.	سرباز

ایان	من که کسی را...
سرباز	اگر به تو دستور داده بودند چی؟
ایان	خیالاش را هم نمی‌کنم.
سرباز	خیالاش کن.
	ایان خیال می‌کند.
سرباز	وقتی دستور باشد. برای کشورت. ولش.
	ایان به سختی خیال می‌کند.
سرباز	آشغال‌های خارجی.
	ایان سخت‌تر خیال می‌کند. قیافه‌ش داغان می‌شود.
سرباز	می‌توانستی؟
	ایان سر تکان می‌دهد که آری.
سرباز	چه جوری.
ایان	خیلی سریع. پشت کله. بوم.
سرباز	همه‌اش همین.
ایان	همین هم بس است.
سرباز	این جوری فکر می‌کنی؟
ایان	آره.
سرباز	تا حالا هیچ‌کسی را نکشتی.
ایان	گاییده کشتم.
سرباز	نه.
ایان	سعی نکن کوفتی با من...
سرباز	نمی‌توانستی این جوری حرف‌ش را بزنی. خودت
	می‌دانی.
ایان	چی را می‌دانم؟

دقیقاً. تو هیچی را نمی دانی.	سرباز
چه چیز لعنتی را نمی دانم؟	ایان
باقی ماندن در تاریکی.	سرباز
چی؟ گاییده چی؟ چی را نمی دانم؟	ایان
تو فکر می کنی...	سرباز
متوقف شده و لبخند می زند.	
من گردن زنی را شکستم. بین پاهایش لگد کوفتم،	
توی پنجمین ضربه، به ستون فقراتش رسیدم.	
ایان قیافهش داغان می شود.	
تو نمی توانی از این کارها بکنی.	سرباز
نه.	ایان
تا حالا هیچ کسی را نکشتی.	سرباز
این جوری نه.	ایان
این	سرباز
جوری	
نه.	
من شکنجه نمی کنم.	ایان
نزدیک این بودی تا یکی از همین ها بشوی، اسلحه	سرباز
پشت کله یی گرفتی. آن ها را بستی، گفتی که	
می خواهی با آن ها چی کار بکنی، آن ها را منتظر	
باقی گذاشتی، بعد... بعد چی؟	
به شان شلیک کردم.	ایان
هیچ نظری نداری.	سرباز
چی، پس چی؟	ایان

تا حالا مردی را گاییدی و بعد بکشی؟	سرباز
نه.	ایان
یا بعد کشتن‌اش؟	سرباز
البته که نه.	ایان
چرا که نه؟	سرباز
برای چی بکنم، من که کویر <sup>۵۱</sup> نیستم.	ایان
کول، آن‌ها دختره را از پشت کردند. گلویش را بریده بودند. با لگد گوش‌ها و دماغ‌اش را کنده بودند، گوش‌ها و دماغ‌اش را جلوی در ورودی خانه میخ کرده بودند.	سرباز
بس است.	ایان
تا حالا چنین چیزهایی را دیدی؟	سرباز
بس کن.	ایان
حتی عکس‌شان را هم ندیدی؟	سرباز
اصلاً.	ایان
یک جور روزنامه‌نگار، کار تو همین است.	سرباز
چی؟	ایان
اثبات اتفاقات روی داده. من اینجا هستم، هیچ شانس دیگری نیست. اما تو. تو باید به بقیه‌ی مردم بگویی.	سرباز
هیچ‌کسی علاقه‌ی نشان نمی‌دهد.	ایان
می‌توانی یک کاری انجام بدهی، برای من...	سرباز

---

<sup>51</sup> Queer

ایان                      نه.  
سرباز                    البته که می توانی.  
ایان                      هیچ کاری نمی توانم در این مورد بکنم.  
سرباز                    سعی کن.  
ایان                      من داستان... می نویسم. همه اش همین. داستان. این  
سرباز                    هم داستانی نیست که کسی بخواد بشنود.  
سرباز                    چرا که نه؟  
ایان                      یکی از روزنامه‌ی روی تخت را برداشته و بلند می خواند.  
«دلالت ماشین‌های کینکی<sup>۵۲</sup>، ریچارد موریس<sup>۵۳</sup>، دو  
فاحشه‌ی نوجوان را با خود به دهکده‌ی برد، آن‌ها  
را عریان به حصارهای مزرعه بست و آن‌ها را با  
کمر بند شلاق زد و بعد با آن‌ها سکس داشت.  
موریس، اهل شِفیلد، به مدت سه سال زندان  
محکوم شد، چون رابطه‌ی غیرقانونی جنسی با  
یکی از دخترها برقرار کرده بود که فقط سیزده  
سال دارد.»  
روزنامه را به کناری می افکند.  
داستان.  
سرباز                    با آن‌ها همان کاری را می کنیم، که با ما کرده اند،  
فایده اش در چیست؟ توی خانه تمیز هستم.  
هیچ وقت دوباره شبیه ش نمی شوم. بگو که مرا  
دیدی. بگو که... مرا دیدی.

<sup>52</sup> Kinky car

<sup>53</sup> Richard Morris

ایان  
 سر باز  
 ایان  
 سر باز  
 ایان  
 سر باز

این شغل من نیست.  
 پس شغل کیست؟  
 من روزنامه‌نگار منطقه‌ی هستم، منطقه‌ی  
 یورک‌شایر<sup>۵۴</sup>. من مسائل جهانی را پوشش  
 نمی‌دهم.

مسائل جهانی، پس اینجا چه کار می‌کنی؟  
 کارهای دیگری داشتم. تیراندازی‌ها و تجاوزها و  
 بچه‌هایی که توسط کشیش‌های کوئیر و معلم‌های  
 مدرسه‌های کوئیر اغوا می‌شوند. نه سر بازهایی که  
 به خاطر یک کف دست زمین، همدیگر را  
 می‌گیرند. این باید مساله‌ی... مجزا باشد. دوست  
 دختر تو. خودش داستانی است. غمگین و ترمیم‌ز.  
 خودت نه. کثیفی هستی مثل خودِ عرب‌ها. عینِ  
 کثیف، مال عرب‌ها. چه لذتی توی داستانی است  
 درباره‌ی سیاه‌ها، کی اهمیت کوفتی می‌دهد؟ چرا  
 باید چنین داستان‌هایی را جلوی صحنه آورد؟  
 تو هیچ چیز گاییده‌ی درباره‌ی من نمی‌دانی.  
 من به مدرسه رفتم.  
 با کول عشق‌بازی کردم.  
 عوضی‌ها او را کشتند، حالا من اینجا هستم.  
 حالا اینجا هستم.  
 (اسلحه‌اش را به صورت ایان فشار می‌دهد.)

<sup>54</sup> Yorkshire

ایان، برگرد.  
 چرا؟ ایان  
 می خواهم تو را بگایم. سرباز  
 نه. ایان  
 پس تو را می کشم. سرباز  
 قبول. ایان  
 می بینی. ترجیح می دهی که بهت شلیک بشود تا تو سرباز  
 را بگایند و بعد بهت شلیک بکنند.  
 آره. ایان  
 پس حالا با هر چیزی که من بگویم موافقت سرباز  
 خواهی کرد.  
 سرباز با ملایم تمام لب‌های ایان را می‌بوسد.  
 آن‌ها به هم خیره می‌مانند.  
 بوی دختره را می‌دهی. همین‌طور بوی سیگار.  
 سرباز بلند می‌شود و با یک حرکت دست، ایان را بر  
 می‌گرداند.  
 با دست دیگر، کلت را روی کله‌ی ایان نگه می‌دارد.  
 شلوار ایان را پایین می‌کشد، زیپ شلوار خودش را باز  
 می‌کند و به ایان تجاوز می‌کند - چشم‌هایش را می‌بندد و  
 موهای ایان را بو می‌کشد.  
 سرباز از ته دل نعره می‌کشد.  
 صورت ایان درد را نشان می‌دهد اما سکوت کرده است.  
 وقتی سرباز کارش را تمام می‌کند، شلوار خودش را بالا  
 می‌کشد و کلت را توی کون ایان قرار می‌دهد.  
 عوضی‌ها ماشه را توی کون کول کشیدند.



چه حسی دارد؟

ایان سعی می‌کند جوابی بدهد. نمی‌تواند.

اسلحه را بیرون می‌کشد و کنار ایان می‌نشیند.

تا حالا مرد تو را نگاییده بود؟

ایان جوابی نمی‌دهد.

سرباز

زیاد بهش فکر نکن. هیچی نیست. هزارها نفر را

دیدم که مثل خوک بالای کامیون‌ها پریده‌اند و

سعی داشتند تا از شهر فرار بکنند. زن‌ها بچه‌هاشان

را بالای کامیون پرت می‌کردند، امیدوار بودند که

کسی بچه‌ها را بگیرد و مواظب‌شان باشد. همدیگر

را به قصد کشت کتک می‌زدند. مغز آدم‌ها از

چشم‌شان بیرون می‌زد. دیدم بیشتر صورت بچه‌یی

کوفته شده بود، دست‌های دختری را بالا گرفته و

گاییده بودم و بعد دست داخل خودش مشت کرده

و سعی می‌کرد آبم را بیرون بکشد، مرد

قحطی زده‌یی که پای همسر مرده‌ش را می‌خورد.

اسلحه این‌جا متولد شده و دیگر نخواهد مرد. سر

سوراخِ خودت یک تراژدی درست نکن. فکر نکن

که سوراخ کون ولشی خودت، متفاوت هر سوراخ

کون دیگری است که من تا حالا گاییدم. مطمئن

هستی که دیگر هیچی غذا نداری، گاییده گرسنه‌ام.

می‌خواهی مرا بکشی؟

ایان

همیشه مراقب سوراخ کون خودتان هستید.

سرباز

سرباز کله‌ی ایان را محکم با دست جنگ می‌زند.

دهانش را روی یکی از چشم‌های ایان می‌گذارد، چشم را  
می‌مکد، بیرون می‌کشد، گاز می‌زند و چشم را می‌خورد.  
همین کار را با چشم دیگر ایان می‌کند.  
مرد چشم‌های دختره را خورده بود.  
عوضی بیچاره.  
عشق بیچاره.  
عوضی گاییده‌ی بیچاره.  
صحنه تاریک می‌شود.  
صدای باران پاییزی.

## صحنه‌ی چهارم

همان صحنه.

سرباز نزدیک به ایان دراز افتاده است، کلت در دست‌اش است. به کله‌ی خودش شلیک کرده است.

کیت از در سرویس بهداشتی داخل می‌شود، تمام بدن‌اش خیس است و نوزادی به آغوش کشیده. نگاهی به سرباز انداخته و از روی او رد می‌شود. بعد ایان را می‌بیند.

تو یک کابوسی.

کیت

کیت؟

ایان

تمام هم نمی‌شوی.

کیت

کیتی؟ تو اینجا هستی؟

ایان

توی شهر همه گریه می‌کنند.

کیت

لمسام کن.

ایان

گریه‌شان تمام نمی‌شود. سربازها شهر را گرفته‌اند.

کیت

آنها برنده شدند؟

ایان

بیشتر مردم تسلیم شدند.

کیت

میتو را دیدی؟

ایان

نه.

کیت

بهش درباره‌ی من می‌گویی؟

ایان

اینجا نیست.

کیت

بهبش بگو...	ایان
بهبش بگو...	
نه.	کیت
بهبش بگو...	ایان
نه.	کیت
نمی دانم چی باید به او بگویم.	ایان
سردم است.	
بهبش بگو...	
هنوز هستی؟	
زنی نوزادش را به من داد.	کیت
تو سراغ من آمده‌یی، کیتی؟ مجازاتم می‌کنی یا	ایان
نجاتم می‌دهی، برای من که فرقی نمی‌کند، کیت،	
من عاشق تو هستم، بهبش درباره‌ی من بگو کیت،	
به خاطر خودم بیا و لمس‌ام بکن.	
نمی‌دانم با نوزاد باید چی کار بکنم.	کیت
سردم است.	ایان
همه‌ش گریه می‌کند.	کیت
بهبش بگو...	ایان
نمی‌توانم.	کیت
کیت، با من می‌مانی؟	ایان
نه.	کیت
چرا که نه؟	ایان
باید خیلی زود برگردم.	کیت
شوئان می‌داند که ما چی کار کردیم؟	ایان

هیچی.	کیت
بہتر است کہ بہش بگویی.	ایان
نہ.	کیت
او می فہمد. حتی اگر تو بہش نگوئی.	ایان
چہ جوری؟	کیت
بو می کشد. لک‌های مانده را می بیند. دلالت نمی‌خواهد، آن ہم وقتی کہ می‌توانی یک آدم تمیز برای خودت داشته باشی.	ایان
چی سر چشم‌هایت آمدہ؟	کیت
کیت، باید پیش‌ام بمانی. خیلی طول نمی‌کشد.	ایان
چیزی دربارہ‌ی نوزادها می‌دانی؟	کیت
نہ.	ایان
متیو چی؟	کیت
بیست و چہار سال‌اش است.	ایان
وقتی متولد شدہ بود چی؟	کیت
می‌رید و گریہ می‌کرد. بی‌پناہ بود.	ایان
خون‌ریزی دارم.	کیت
لمس‌ام می‌کنی؟	ایان
نہ.	کیت
پس نمی‌فہم کہ اینجا آمدہ‌یی.	ایان
صدایم را کہ می‌شنوی.	کیت
اذیت‌ات نمی‌کنم، قول می‌دہم.	ایان
کیت آرام بہ سمت ایان می‌رود و بالای سرش را لمس می‌کند.	

ایان کمکم کن.  
 کیت موهایش را نوازش می‌کند.  
 ایان به هر حال، کیت، من خیلی زود می‌میرم. و درد دارم. کمکم کن تا...  
 کمکم کن...  
 تمام بشود.  
 کیت دستش را عقب می‌کشد.  
 کیتی؟ ایان  
 کیت باید چیزی پیدا بکنم تا نوزاد بخورد.  
 ایان هیچی پیدا نمی‌کنی.  
 کیت به هر حال می‌گردم.  
 ایان عوضی گاییده همه‌شان را خورد.  
 کیت نوزاد می‌میرد.  
 ایان شیر مادرش را لازم دارد.  
 کیت ایان.  
 ایان بمان. هیچ‌جایی نرو، آخر کجا می‌خواهی بروی؟  
 تنهایی برایت خیلی مزخرف خطرناک است، به من یکی نگاه کن.  
 اینجا پیش من جای امن‌تر است.  
 کیت شرایط را می‌سنجد.  
 بعد با فاصله از ایان و نوزاد به بغل می‌نشیند.  
 ایان وقتی صدای نشستن کیت را می‌شنود، آرام می‌گیرد.  
 کیت بچه را آرام تکان می‌دهد.  
 ایان به بدی تمام چیزهای دیگر نبود، بود؟

کیت به او نگاه می‌کند.	
کیتی، کمکم می‌کنی؟	ایان
نمی‌دانم چه جوری.	کیت
اسلحه‌ام را پیدا می‌کنی؟	ایان
کیت فکر می‌کند. بعد بلند شده و اطراف‌اش را می‌گردد، نوزاد توی بغل‌اش است. کلت را توی دست سرباز می‌بند و مدتی به آن خیره می‌ماند.	
پیداایش کردی؟	ایان
نه.	کیت
کلت را از دست سرباز بیرون می‌کشد و آن را نوازش می‌کند.	
فشنگ‌دان کلت باز می‌کند و کیت به فشنگ‌ها خیره می‌ماند.	
فشنگ‌ها را درآورده و کلت را دوباره می‌بندد.	
پیدا شد؟	ایان
آره.	کیت
می‌توانم کلت را داشته باشم؟	ایان
فکر نمی‌کنم.	کیت
کیتی.	ایان
چی می‌گی؟	کیت
بیا.	ایان
به من نگو که چی کار بکنم.	کیت
عشقم، نمی‌گویم. می‌شود نوزاد را ساکت کنی.	ایان
کاری که نمی‌کند. گرسنه‌اش است.	کیت

همه‌مان کوفتی گرسنه خواهیم ماند. اگر به خودم	ایان
شلیک نکنم، از گرسنگی خواهم مُرد.	
اشتباه است که خودت را بکشی.	کیت
نه، اشتباه نیست.	ایان
خدا خوش‌اش نمی‌آید.	کیت
خدایی در کار نیست.	ایان
از کجا می‌دانی؟	کیت
خدایی نیست. پدر کریسمس <sup>۵۵</sup> هم نیست. پری <sup>۵۶</sup>	ایان
هم نیست. نارنیا <sup>۵۷</sup> هم نیست.	
هیچ چیز گاییده‌یی نیست.	
باید یک چیزی باشد.	کیت
چرا؟	ایان
در غیر این صورت که معنایی نمی‌دهد.	کیت
این قدر گاییده احمق نباش، به هر حال هم معنایی	ایان
نمی‌دهد. دلیل نمی‌شود خدایی وجود داشته باشد	
فقط چون بهتر است که یکی مثل او را داشته	
باشیم.	
فکر می‌کردم که نمی‌خواهی بمیری.	کیت
چیزی نمی‌بینم.	ایان
برادرم دوست‌های ناینیا دارد. تو نمی‌توانی	کیت
همین‌جوری تسلیم بشوی.	

<sup>55</sup> Father Christmas

<sup>56</sup> Fairies

<sup>57</sup> Narnia



چرا که نه؟	ایان
ضعف است.	کیت
می دانم که می خواهی تنبیه ام کنی، می خواهی زنده نگه ام داری.	ایان
این کار را نمی کنم.	کیت
البته که لعنتی داری همین کار را می کنی، خودم هم همین کار را می کردم. من هم می خواهم آدم هایی رنج بکشند اما رنجی نمی کشند، آن ها فقط می میرند و همه اش همین است.	ایان
اگر اشتباه بگویی چی؟	کیت
اشتباه نمی گویم.	ایان
اما اگر.	کیت
مرده زیاد دیدم. آن ها فقط مرده اند.	ایان
هیچ جای دیگری نرفته اند، آن ها مرده اند.	
پس آدم هایی که روح می بینند چی؟	کیت
چی آن ها چی؟ خیالاتی می شوند.	ایان
یا همه اش را از خودشان درآورده اند یا هنوز آرزو می کنند که مرده شان هنوز زنده بود.	
آدم هایی که مرده اند و بعد به زندگی برگشته اند، می گویند که آن ها تونل ها و نورهایی را دیده اند که...	کیت
نمی توانی بمیری و بعد برگردی. اینکه مرگ نیست، غش است.	ایان
وقتی بمیری، آخر ماجرا است.	

من به وجود خدا باور دارم.	کیت
همه‌چیزی یک تعریف علمی دارد.	ایان
نه.	کیت
اسلحه‌ام را بهم بده.	ایان
می‌خواهی چه کار بکنی؟	کیت
به تو آسیبی نمی‌رسانم.	ایان
می‌دانم.	کیت
تمام‌اش می‌کنم. کیت، باید بروم، من مریض‌ام.	ایان
فقط سرعت مرگ‌ام را بیشتر می‌کنم.	
کیت به سختی فکر می‌کند.	
لطفاً.	ایان
کیت اسلحه را به او می‌دهد.	
ایان اسلحه را گرفته و لوله‌اش را توی دهان می‌گذارد.	
بعد دوباره آن را بیرون می‌آورد.	
پشت سر من نایستی.	
دوباره اسلحه را توی دهان‌اش می‌گذارد.	
ماشه را می‌کشد. اسلحه کلیک می‌کند، خالی است.	
دوباره شلیک می‌کند. و دوباره و دوباره و دوباره.	
اسلحه را از دهان‌اش بیرون می‌آورد.	
گاییده.	
سرنوشت، می‌بینی. قرار نیست که بمیری. خدا... آن جنده.	کیت
	ایان
ناامید اسلحه را به گوشه‌ی پرت می‌کند.	
کیت بچه را در آغوش تاب می‌دهد و نگاه‌اش می‌کند.	
او،	

ایان  
کیت  
ایان

نه.

چی.

مرده.

عوضی خوش شانس.

کیت از خنده منفجر می‌شود، غیرطبیعی، هیستریک،  
غیرقابل کنترل.

کیت می‌خندد و می‌خندد و می‌خندد و می‌خندد و  
می‌خندد.

صحنه تاریک می‌شود.

صدای باران سنگین زمستانی.

## صحنه‌ی پنجم

همان صحنه.

کیت نوزاد را زیر کف پوش اتاق دفن می‌کند.  
کیت نگاهی به اطراف‌اش می‌اندازد و دو تکه  
چوب پیدا می‌کند. آستر کاپشنِ ایان را جر  
می‌دهد و دو چوب را مثل صلیب به هم می‌بندد،  
و صلیب را روی قبر قرار می‌دهد.  
چند تا از گل‌های پخش‌وپلا روی کف اتاق را  
جمع می‌کند و دور صلیب قرار می‌دهد.

نام‌اش را نمی‌دانم.

مهم هم نیست. هیچ‌کسی سرِ قبرش نخواهد آمد.  
قرار بود مراقب نوزاد باشم.  
خیلی زود می‌توانی مرا هم در کنار او دفن بکنی.  
بعد روی قبر من برقصی.

یا هیچ حسی از درد نداری یا چیزهایی که باید را  
اصلاً نمی‌دانی...

کیت؟

ششش!

چه کار می‌کنی؟

دعا. محض احتیاط.

برای من هم دعا می‌خوانی؟

نه.

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت

الان که نه، وقتی که مُردم.	ایان
وقتی مردی که دیگر اهمیتی ندارد.	کیت
برای نوزاد دختر که دعا می خوانی.	ایان
نوزاد بود.	کیت
خُب که چی؟	ایان
معصوم بود.	کیت
می توانی مرا ببخشی؟	ایان
چیزهای بد را ندیده بود و به جاهای بد نرفته بود...	کیت
کیت، دختر بچه مُرده.	ایان
یا با کسی ملاقات نکرده بود تا کارهای بدی با او بکند.	کیت
کیت، نمی تواند، او مُرده.	ایان
آمین.	کیت
می خواهد برود.	
کجا می روی؟	ایان
گرسنه ام.	کیت
کیت، خطرناک است. غذایی نیست.	ایان
می توانم یک کم غذا از سربازی بگیرم.	کیت
چه جوری؟	ایان
کیت جوابی نمی دهد.	
این کار را نکن.	ایان
چرا که نه؟	کیت
این تو نیستی.	ایان

کیت

گرسنه‌ام.

ایان

می‌دانم که خودم هم گرسنه‌ام. اما.

ترجیح می‌دهم...

این کار درست...

کیت، لطفاً.

من نابینا شده‌ام.

کیت

گرسنه‌ام.

می‌رود.

ایان

کیت؟ کیتی؟

اگر غذایی گیرت آمده...

لعنتی.

تاریکی.

روشنایی.

ایان جلق می‌زند.

جنده جنده جنده جنده جنده جنده جنده جنده

جنده جنده جنده

تاریکی.

روشنایی.

ایان سعی در خفه کردن خودش دارد.

تاریکی.

روشنایی.

ایان می‌ریند.

و بعد سعی می کند گه را با روزنامه پاک بکند.

تاریکی.

روشنایی.

ایان هیستریک می خندد.

تاریکی.

روشنایی.

ایان کابوس می بیند.

تاریکی.

روشنایی.

ایان گریه اش گرفته است، اشک های گنده ی خونی از

صورتش می بارد.

برای آرامش، جنازه ی سرباز را در آغوش می گیرد.

تاریکی.

روشنایی.

ایان بی حرکت دراز افتاده است، از گرسنگی ضعف کرده

است.

تاریکی.

روشنایی.

ایان صلیب را از بالای قبر نوزاد می‌درد، تخته‌ها را بیرون می‌کشد و جنازه‌ی نوزاد را بیرون می‌کشد.

ایان جنازه‌ی نوزاد را می‌خورد.

ایان ملافه‌ی روی جنازه‌ی نوزاد می‌گذارد که ته چاله‌اش بر می‌گردد.

لحظه‌ای می‌گذرد، به دنبال جنازه‌ی نوزاد پایین می‌رود و دراز می‌کشد، صورت بر کف چاله می‌گذارد.

ایان در آرامش می‌میرد.

باران از بین شکاف سقف، بر روی ایان می‌بارد.

عاقبت.

گه.

کیت به همراه چند نان، یک سوسیس گنده و یک بطری جین وارد می‌شود.

خون از بین پاهایش جاری است.

زیر یک سوراخ نشستی.

می‌دانم.

خیس می‌شوی.

آری.

عوضی احمق.

کیت ملافه‌ی از روی تخت کشیده و دور خودش می‌پیچد.

کنار کله‌ی ایان می‌نشیند.

ایان

کیت

ایان

کیت

ایان

کیت



دهانی پر از سوسیس و نان می‌جود، بعد با یک قلوپ جین  
لقمه را پایین می‌دهد.

ایان گوش می‌کند.  
با باقی‌مانده‌ی غذا ایان را سیر می‌کند.  
جین داخل دهان ایان می‌ریزد.  
غذا دادن به ایان را تمام می‌کند و دور از او می‌نشیند، برای  
گرم شدن، خودش را بغل می‌کند.  
کیت جین می‌نوشد.  
انگشت شصت‌اش را مک می‌زند.

سکوت.

باران می‌بارد.

ممنونم.

ایان

صحنه تاریک می‌شود.

No part of this book may be reproduced or utilized in any form or by any means, except for review purposes, without written permission from the publisher and author.

Copyright © 2013 by Gilgamishaan Publishing

ISBN: 978-0-9869020-8-6  
Printed in Canada

Published in Toronto, Canada

Gilgamishaan Publishing

2818 Bayview Ave Apt 103

North York Ontario

M2K 1E4

### Titles published by Gilgamishaan

<b>The TeaHouse</b>	<b>Khashayar Khaste</b>
<b>Only One Day</b>	<b>Reza Pesar</b>
<b>Ice Cream</b>	<b>Elham Malekpour</b>
<b>The Book of Khor</b>	<b>Elham Malekpour</b>
<b>The First Word</b>	<b>Kourosh Zandi</b>
<b>Pirhan-e Rangraزان</b>	<b>Janan Mirzadeh</b>
<b>Shokr'ist Ba Shekaayat</b>	<b>Khashayar Khasteh</b>
<b>Clouds', Playing Tag</b>	<b>Ramtin Shahrzad</b>
<b>There Is No Air in This Planet</b>	<b>Mojtab - Mahi</b>

### Queer Titles Published by Afra Publishing

**Didn't I say so? Our story always goes like this**  
**Khashayar Khasteh**

**Tribe of The Forlorn Boys**  
**Mehdi Hamzad**

**Pour Out The Pain Over My Body**  
**Hamid Parnian**

**We Are Here to Conquer The Moment**  
**Barbod Shab**

**America - Alen Ginzberg**  
**Translated by Ramtin**

**Blue Ashes - Jean-Paul Daoust**  
**Translated by Ramtin**

**Thirteen Tales of *I am Here***  
**Chitra**

**Iraj Mirza**  
**Sepenta**

**Queer Sociology and Theology**  
**Hamid Parnian**

**Is There Anyone to Help Me?**  
**Omid Reza**

**Ghsedak-Baazi**  
**Omid Reza**

**Omid Rests Here**  
**Omid Reza**